

A new narration of holy Qur'an for Teenager


بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۹

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۶۹)

(۱۷۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۷۱)

(۱۷۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۷۳)

ص:۳

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـر گرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

(۴)

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

(۵)

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

(۶)

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هـدیه خداونـد منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشـد. بـدون شک استفاده صحیح از این کتـاب آسـمانی و بکـارگیری محتوای آن در زنـدگی، مسـتلزم تفکیـک و موضوع بنـدی آیـات، متنـاسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۷)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهـای خوب ایشـان در عرصه پژوهش هـای موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر جوان» خلاـصه، سـاده سـازی و منتشـر نموده است، اخیرا مطـالب تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر نوجوان» بـا تکیه بر آیـات متناسب با گروه سـنی یادشـده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسـیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سـفره معنوی و پربرکت که خوشـبختی و سـعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۸)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۹)

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

ص:۸

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

مقدمه (۱۱)

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره فُرقان

۲۷ وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبيلاً

و به خاطربیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت

حسرت به دندان می گزد و می گوید : ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم .

« یَعَضُّ » از ماده « عَضّ » به معنی گازگرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می رود ، چنان که در فارسی نیز ضرب المثل است که فلان کس « انگشت حسرت به دندان می گزید » (ولی در عرب به جای انگشت ، دست گفته می شود) .

به راستی آن روز را باید « یَوْم الْحَسَرهِ » گفت ، چنان که در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (۳۹ / مریم) چرا که افراد خطاکار خودرا در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می بینند ، درحالی که می توانستند باچند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت بخش مبدّل سازند.

حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است ، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی نکردند ؟

۲۸ یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلانا خَلیلاً

ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود

انتخاب نکرده بودم .

« خَلیل » به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می شود که انسان او را مشاور خود قرار می دهد .

روشن است که منظور از « فُلان » همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده : شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه .

۲۹ لَقَدْ اَضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جاءَنی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْاِنْسانِ خَذُولاً

او مرا از یاد حق گمراه ساخت ، بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است .

« ذِکْر » در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود ، بلکه هرچیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است .

(۱۴) سوره فُرقان

« خَذُول » صیغه مبالغه و به معنی بسیار مخذول کننده است .

نقش دوست در سرنوشت نوجوانان

بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان بعد از اراده و خواست و تصمیم او ، امور مختلفی است که از اهم آن ها همنشین و دوست معاشر است ، چرا که انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، این حقیقت

هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است .

این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حدّ است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان چنین نقل شده است : «لا تَحْكُمُوا عَلی رَجُلٍ بِشَیْ ءٍ حَتّی تَنْظُرُوا اِلی مَنْ یُصاحِبُ ، فَاِنَّما یُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاَشْكالِه وَ اَقْرانِه وَ یُنْسَبُ اِلی اَصْحابِهِ وَ اَخْدانِهِ : درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چراکه انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می شود ».(۱)

جزء نوزدهم (۱۵)

روز قیامت پیامبر از بی توجهی مردم به قرآن شکایت می کند

۳۰ وَ قالَ الرَّسُولُ یا رَبِّ اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورا

پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من از قرآن دوری جستند .

این سخن و این شکایت پیامبر صلی الله علیه و آله امروز نیز همچنان ادامه دارد ، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند ، قرآنی که رمز حیات است و وسیله

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۷ (ماده صدق) .

نجات ، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است ، قرآنی که مملو از برنامه های زندگی می باشد ، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزاییشان دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند .

(۱۶) سوره فُرقان

۳۱ وَ كَذلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّا مِنَ الْمُجْرِمينَ وَ كَفى بِرَبِّكَ هادِيا وَ نَصيرا

و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم، اما همین بس که خدا هادی و یاور تو است .

گاه از این جمله چنین به نظر می رسد که خداوند برای دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید : تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرارداده شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیاء به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه بااصل آزادی اراده انسان ها .

در پاسخ باید گفت : تمام اعمال انسان ها از یک نظر منتسب به خدا است ، زیرا از ناحیه اواست ، بنابراین وجود این دشمنان را برای انبیاء می توان از این نظر به خدا نسبت داد ، بی آن که مستلزم جبر و سلب اختیار گردد و به مسؤولیت آن ها در مقابل کارهایشان خدشه ای وارد شود .

جزء نوزدهم (۱۷)

درمقابل گل ها ، خارها می روید و در برابر نیکان ، بدان قرار دارند ، بی آن که مسؤولیت هیچ یک از دو دسته از میان برود تا آزمایش

الهی در مورد همگان تحقّق یابد .

قرآن را با تأمّل و تفکّر بخوانید

۳۲ وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْلا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرانُ جُمْلَةً واحِدَةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرتیلاً

و کافران گفتند : چرا قرآن یک جا نازل نمی شود ؟ این به خاطرآن است که قلب تو را بر آن محکم داریم و آن را تدریجا بر تو خواندیم .

واژه « تَرْتیل » از ماده « رَتَل » به معنی منظم بودن و مرتب بودن است ، لذا کسی که دندان هایش خوب و منظم و مرتب باشد ، عرب به او « رَتَل الْاَسْنان » می گوید ، روی این جهت ترتیل به معنی پی درپی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده است .

(۱۸) سوره فُرقان

بنابراین جمله « وَ رَتَّلْناهُ تَرْتیلاً » اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گرچه تدریجا و در مدت ۲۳ سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه ای بوده ، به گونه ای که در افکار ، رسوخ کند و دل ها را مجذوب خود سازد .

در تفسیر کلمه « تَرْتیل » روایات جالبی نقل شده که به یکی از آن ها ذیلاً اشاره می کنیم :

در تفسیر « مجمع البیان » از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که به ابن عباس فرمود : اِذا قَرَأْتَ الْقُرْانَ فَرَتِّلْهُ تَرْتیلاً : هنگامی که

قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان » .

ابن عباس می گوید پرسیدم : ترتیل چیست ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « حروف و کلمات آن را کاملاً روشن ادا کن ، نه همچون خرمای خشکیده (یا ذرات شن) آن را پراکنده کن و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان ، به هنگام برخورد با عجایب قرآن توقف کنید و بیندیشید و دل ها را با آن تکان دهید و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید » (بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره گیری از قرآن است) .(۱)

جزء نوزدهم (۱۹)

اگر خورشید و سایه نبود؟!

۴۵ اَلَمْ تَرَ اِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِنا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً

آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ؟ و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد ؟ سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم .

قسمت اول از آیه اشاره ای است به اهمیت نعمت سایه های گسترده و متحرک ، سایه هایی که یک نواخت باقی نمی ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می دهد ، همان سایه ای است که بعد از طلوع

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و لذت بخش ترین

(۲۰) سوره فُرقان

سـایه هـا و ساعـات همـان است ، این نور کم رنگ و سایه گستر ، از لحظه طلوع فجر شـروع می شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنایی جایگزین آن می گردد .

به دنبال آن می فرماید : « ثُمَّ جَعَلنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً » .

اشاره به این که اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد ، اصولاً سایه از پرتو آفتاب به وجود می آید ، زیرا « سایه » معمولاً به تاریکی کم رنگی گفته می شود که برای اشـیاء پیـدا می شود واین در صورتی است که نور به جسـمی که قابل عبور از آن نباشـد بتابـد و در طرف مقابـل سـایه آشـکار شود ، بنـابراین نه فقـط طبق قانون « تُعْرَفُ الْاَشْـیاءُ بِاَضْـدادِها» سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است .

۴۶ ثُّمَ قَبَضْناهُ اِلَیْنا قَبْضا یَسیرا

سپس آن را آهسته جمع می کنیم .

می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجا سایه ها برچیده

جزء نوزدهم (۲۱)

می شود تا به هنگام ظهر که در بعضـی از مناطق سایه به کلی معدوم می شود ، زیرا آفتاب درست بالای سـر هر موجودی قرار می گیرد و در دیگر منـاطق به حـداقل خـود می رسـد و به این ترتیب سـایه هـا نه یـک دفعه ظـاهر می گردنـد و نه یـک دفعه برچیده می شوند و این خود یکی از

حکمت هـای پروردگار است ، چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می گرفت برای همه موجودات زیـان آور بود ، امـا این نظـام تـدریجی در این حـالت انتقـالی چنان است که بیشترین فایـده را برای موجودات دارد بی آن که ضرری داشته باشد .

۴۷ وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمْ اللَّیْلَ لِباسا وَ النَّوْمَ سُباتا وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُورا

و او کسی است که شب را برای شما لباس قرارداد و خواب را برای شما مایه راحت و روز را مایه حرکت و حیات قرار داد .

« سُبات » در لغت از ماده « سَبْت » به معنی قطع نمودن است ، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده و این که « روز شـنبه » را در لغت عرب « یَوْمُ السَّبْت » می نامند به خاطر آن است که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چراکه روز شنبه، روز تعطیلی آن ها بود .

(۲۲) سوره فُرقان

واژه « نُشُور » در اصل از نشر به معنی گستردن ، در مقابل پیچیدن است .

پرده ظلمـانی شب نه تنهـا انسـان هـا که تمـام موجـودات روی زمین را در خـود مسـتور می سـازد و آن هـا را همچون لبـاس ، محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و

استراحت از آن استفاده می کند، او را دربرمی گیرد .

بعد اشاره به نعمت خواب می کند : « وَالنَّوْمَ سُباتا » .

در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیت های جسمانی به هنگام خواب است ، زیرا می دانیم در موقع خواب ، قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می شوند و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس ، برنامه عادی خود رابسیار کم کرده و به صورت آرام تر ادامه می دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود .

جزء نوزدهم (۲۳)

بادها پیام آور باران و برکات الهی

۴۸ وَهُوَالَّذیاَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْرابَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُورا

و او کسی است که بادها را بشارت گرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم .

نقش بادها به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آن ها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید ، درست است که تابش آفتاب ، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها درقشر سردبالای هوا تشکیل ابرهای باران زا می دهد ، ولی اگر بادها این ابرهای پربار را ازبالای اقیانوس ها به سوی زمین های خشک نرانند، باردیگر ابرها تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرومی ریزد.

خلاصه وجود این مبشـران رحمت که به طور دایم در سرتاسـر زمین در حرکتند سـبب آبیاری خشکی های روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه ها و چاه های پرآب و پرورش انواع گیاهان می گردد .

همیشه قسـمتی از این بادهـا که در پیشـاپیش توده هـای ابر در حرکتنـد و آمیخته با رطوبت ملایمی هسـتند ، نسـیم دل انگیزی ایجاد می کننـد که از درون آن بوی باران به مشام می رسد ، اینان همچون بشارت دهنده ای هسـتند که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهند .

تعبیر به « رِیاح » (بادها) به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آن ها باشد که بعضی شمالی ، بعضی جنوبی ، بعضی از شرق به غرب و بعضی از غرب به شرق می وزد و طبعا سبب گسترش ابرها در کلّ مناطق روی زمین می شود .

۴۹ لِنُحیِیَ بِهِ بَلْدَهً مَیْتا وَ نُسْقِیَهُ مِمّا خَلَقْنا اَنْعاما وَ اَناسِیَّ کَثیرا

تابه وسـیله آن سـرزمین مرده رازنده کنیم و آن رابرای نوشیدن دراختیارمخلوقاتی که آفریده ایم چهارپایان و انسان های بسیار بگذاریم .

« بَلْدَهً » در این جا به معنی بیابان و صحرا است .

جمله « نُسْـقِیَهُ » از ماده « اِسْـقاء » است و تفاوت آن با « سَقْی » ، چنانکه راغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته اند ، این است که اِسْـقاء به معنی آماده ساختن آب و دراختیار گـذاردن است که هر موقع انسان اراده کنـد از آن بنوشـد ، درحالی که مادّه « سَقْی »

به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند ، تا بنوشد و به تعبیر دیگر اِسْقاء معنی وسیع تر و گسترده تری دارد .

در این آیه سخن از چهارپایان و انسان های بسیار به میان آمده ، هرچند تمام حیوانات و انسان ها از آب باران استفاده می کنند .

این به خاطر آن است که اشاره به بیابان گردان و چادرنشینانی کند که مطلقا آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می کنند ، این نعمت بزرگ برای آن ها محسوس تر است ، هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می شود ، رگباری می زند و گودال ها پر از آب زلال باران می شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می نوشند ، جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می کنند .

(۲۶) سوره فُرقان

۵۰ وَلَقَدْصَرَّفْناهُ بَیْنَهُمْ لِیَذَّکَّرُوافَاَبی اَکْثَرُالنّاسِ اِلاّ کُفُورا

ما این آیات را به صورت های گوناگون در میان آن ها قرار دادیم تا متذّکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفرکاری نکردند.

ضمیر در جمله « صَرَّفْناهُ » به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا

که این تعبیر (به صورت فعل ماضی و مضارع) در ده مورد از قرآن مجید آمده که در ۹ مورد صریحا به آیات قرآن و بیانات آن بازمی گردد و در موارد متعددی جمله « لِیَذَّکَّرُوا » یا مانند آن ، پشت سر آن قرار گرفته است .

جزء نوزدهم (۲۷)

اصولاً ـ ماده « تصریف » که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است بـا آیـات قرآن که در لبـاس هـای مختلف ، گـاه به صورت وعـد و گاهی به صورت وعیـد ، گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشـینیان می آید تناسب دارد .

دو دریای آب شیرین و شور در کنارهم

۵۳ وَ هُوَ الَّذی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ اُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخا وَ حِجْرا مَحْجـُورا

و او کسی است که دو دریارا درکنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و درمیان آن ها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (گویی هریک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا .

« مَرَجَ » از مـاده « مَرَجْ » به معنی مخلوط کردن و یـا ارسال و رها نمودن است و در این جا به معنی درکنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است .

(۲۸) سوره فُرقان

« عَذْبٌ » به معنی گوارا و پاکیزه و خنک و « فُراتٌ » به

معنی خوش طعم و خوشگوار است ، «مِلْح» به معنی شور و « اُجاجٌ » به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است) .

« بَرْزَخ » به معنی حجاب و حایل میان دو چیز است .

و جمله « حِجْرا مَحْجُورا » جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان ، این جمله را می گفتند ، یعنی « ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید » .

این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامریی و حایل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آن ها با هم آمیخته شوند .

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامریی همان «تفاوت

درجه غلظت آب شور و شیرین » و به اصطلاح تفاوت « وزن مخصوص »آن ها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند .

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریایی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که درکجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرارگرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده است ، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین

که به دریاها می ریزند در کنار ساحل ، دریایی از آب شیرین تشکیل می دهند و آب های شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد و به خاطر تفاوت درجه غلظت آن ها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند و هریک به دیگری « حِجْرا مَحْجُورا » می گوید .

جالب این که بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دومرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پایین می رود ، این آب های شیرین که دریایی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسان ها از زمان های قدیم از این موضوع استفاده کرده ، نهرهای زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمین های فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آن ها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد .

(۳۰) سوره فُرقان

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیون ها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها به همین وسیله آبیاری می شوند و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند ، در سال هایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آن ها لطمه می زند .

ولی معمولاً چنین نیست و این آب « عذب و فرات » که در کنار

آن آب « ملح و اجاج » قرار گرفته ، به آن آمیخته نمی شود ، سرمایه بزرگی برای آن ها محسوب می شود .

جالب این که هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد ، منظره این دوآب که رنگگ های متفاوتی دارند و باهم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد .

جزء نوزدهم (۳۱)

برج های آسمانی

۶۱ تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجا وَ جَعَلَ فیها سِراجا وَ قَمَرا مُنیرا

جاودان وپربرکت است آن خدایی که درآسمان هابرج هایی قرار داد و درمیان آن چراغ روشن و ماه نوربخشی آفرید .

« بُروُج » جمع « بُرْج » دراصل به معنی « ظهور » است و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر را که بلندتر و آشکارتر است « بُرْج » می نامند و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد « تَبَرَّجَتِ الْمَرْئَهُ » می گویند .

به هرحال برج های آسمانی اشاره به صورت های مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می گیرند مثلاً می گویند خورشید در برج « حمل » قرار گرفته ، یعنی محاذی « صورت فلکی حمل » می باشد و یا « قمر » در « عقرب » است ، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی

...j» واقع شده (صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند) .

(۳۲) سوره فُرقان

به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاه های آسمانی خورشید و ماه کرده و به دنبال آن اضافه می کند : « و در این برج ها چراغ روشن و ماه نوربخشی قرار داد : وَ جَعَلَ فیها سِراجا وَ قَمَرا مُنیرا ».

در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان و نظام فوق العاده دقیقی است که میلیون ها سال بی کم و کاست بر آن ها حکم فرما است به گونه ای که منجمان آگاه می توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه رادر روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش بینی کنند ، این نظامی که حاکم براین کرات عظیم آسمانی است شاهد گویایی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره کننده عالم بزرگ هستی می باشد .

جزء نوزدهم (۳۳)

آیا با این همه نشانه های روشن ، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی شناسید و می گویید : « مَا الرَّحْمانُ » ؟

اما این که چرا خورشید را « سِراج » نامیده ؟ و ماه را با صفت «مُنیر» همراه نموده ؟ ممکن است دلیلش این باشد که « سِراج » به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است ، برخلاف ماه که نورش از پرتو خورشید است و لذا آن

را با « مُنیر » توصیف کرده ، یعنی « روشنی بخش » هرچند نورش از دیگری گرفته شده باشد .

تشکر از خدا به خاطر خلقت شب و روز

۶۲ وَ هُوَالَّذی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَهً لِمَنْ اَرادَ اَنْ یَذَّکَّرَ اَوْ اَرادَ شُکُـورا

او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آن ها که بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند .

(۳۴) سوره فُرقان

این نظام بـدیع که بر شب و روز حاکم است و متناوبا جانشـین یکـدیگر می شوند و میلیون ها سال این نظم ادامه دارد ، نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید ، برای آن ها که می خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است .

می دانیم پیـدایش نظام « شب » و « روز » بر اثر گردش زمین به دور خورشـید است و تغییرات تدریجی و منظم آن که دایما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شـود به خـاطر تمایـل محور آن نسبت به مـدارش می باشـد که بـاعث وجود فصـل هـای چهارگانه است .

اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تنـدتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شب ها آن قدر طولانی می شد که همه چیز منجمـد می گشت و روزهـا آن قـدر طولاـنی که نور آفتاب همه چیز را می سوزانـد و در صورت دیگر فاصله کوتاه شب و روز تأثیر آن ها را

خنثی می کرد ، به علاوه قوه گریز از مرکز آن قـدر بالا می رفت که موجودات زمینی رابه خارج از کره زمین پرتاب می نمود .

جزء نوزدهم (۳۵)

مطالعه این نظام از یک سو فطرت خداشناسـی را در انسان بیدار می سازد و از سوی دیگر روح شـکرگزاری را در او زنده می کند .

صفات دوازده گانه نوجوانان خداپرست

۶۳ وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذینَ یَمْش-ُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنا وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِل-ُونَ قال-ُوا سَلاما

بنـدگان خـاص خداونـد رحمن آن هـا هسـتند که بـا آرامش و بی تکبر بر زمین راه می رونـد و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند) .

«هَوْنَ» مصدراست و به معنی نرمش و آرامش وعدم تکبر می باشد.

آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صـفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاـقی و پاره ای اجتماعی ، قسـمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه ای اسـت از والاترین ارزش های انسانی .

ص:۲۸

(۳۶) سوره فُرقان

نفی غرور و خودخواهی

نخستین توصیفی که از « عِبادُ الرَّحْمنِ » شـده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که درتمـام اعمـال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکـات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمـال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آن جا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد .

در حـدیث جـالبی از پیـامبر صـلی الله علیه و آله می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردنـد جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدنـد ازعلت آن سؤال کردنـد عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته آن هارا به سوی خود فراخواند و فرمود : می خواهید دیوانه واقعی را به شـما معرفی کنم ؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند .

جزء نوزدهم (۳۷)

فرمود : « اَلْمُتَبَخْتِرُ فی مَشْیِه ، اَلنّاظِرُ فی عِطْفَیْهِ ، اَلْمُحرِّکُ جَنْبَیْهِ بِمِنْکَبَیْهِ الَّذی لایُرْجی خَیْرُهُ وَ لا یُؤْمَنُ شَرُّهُ ، فَـذلِکَ الْمَجْنُونُ وَ هذا مُبْتَلًی : کسی که با تکبر و غرور راه می رود و پیوسته به دوطرف خود نگاه می کند ، پهلوهای خود را با شانه خودحرکت می دهـد (غیر از خـود نمی بینـد و انـدیشه اش از خـودش فراتر نمی رود) کسـی که مردم به خیر او امیـد ندارنـد و از شـر او درامان نیستند دیوانه واقعی او

است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است » .

بردباری و بزرگواری

دومین وصف آن ها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید : « وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما ».

سلامی که نشانه بی اعتنایی تؤام با بزرگواری است ، نه ناشی از ضعف ، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است ، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آن ها است ، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است ، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است .

(۳۸) سوره فُرقان

۶۴ وَ الَّذینَ یَبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدا وَ قِیاما

آن ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند .

نماز شب

« سُجَّد » جمع « ساجِد » و « قِیام » جمع « قائِم » است .

در این آیه به سومین ویژگی آن ها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است .

در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است

می پردازند ، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند .

جزء نوزدهم (۳۹)

۶۵ وَالَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَااصْرِفْ عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَها کانَ غَراما

آن هاکسانی هستندکه می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است .

۶۶ اِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرّا وَ مُقاما

آن بدجایگاه و بد محل اقامتی است .

ترس از مجازات الهی درصورت ارتکاب گناه

واژه «غَرام» دراصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید ، پی گیر و پردوام است .

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس ازمجازات وکیفر الهی است.

با این که آن ها شب ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت ها است ، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است ، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون ، انسان را کنترل می کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می دهد

و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می شمرد .

(۴۰) سوره فُرقان

۶۷ وَ الَّذینَ اِذا اَنْفَق ـُوا لَمْ یُسْرِف ـُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواما

آن ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند.

رعایت اعتدال و میانه روی در مصرف

واژه «قَوام» در لغت به معنی عـدالت و اسـتقامت و حـد وسط میان دو چیز است و «قِوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی اسـت که مایه قیام و استقرار بوده باشد .

در تفسـیر « اِسْراف » و « اِقْتـار » که نقطه مقابـل یکدیگرنـد مفسـران سـخنان گوناگونی دارنـد که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن این که « اسـراف » آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد و « اقتار » آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد .

جزء نوزدهم (۴۱)

در یکی از روایـات اسـلامی تشبیه جـالبی برای « اسـراف » و « اقتـار » و حـد اعتـدال شـده است و آن این که هنگـامی که امام صـادق این آیه را تلاوت فرمـود مشـتی سـنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمـود این همـان « اقتـار » و سخت گیری است ، سپس مشت دیگری برداشت

و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرموداین«اسراف»است، بارسوم مشت دیگری برداشت وکمی دست خودراگشود به گونه ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان « قَوام » است.(1)

۶۸ وَالَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلها اخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ

۱ « تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۴ ، صفحه ۲۹ .

(۴۲) سوره فُرقان

الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّبِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما

آن ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند و زنانمی کنند و هرکس چنین کند مجازاتش را خواهد دید .

توحید خالص

« اِثْم » و « اَثام » در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد ، سپس به هرگونه گناه اطلاق شده است ، ولی در این جا به معنی جزای گناه است .

ششمین ویژگی « عِبادُ الرَّحْمنِ » که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آن ها را از هرگونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می سازد .

۱- « تفسیر نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۴ ، صفحه ۲۹ .

جزء نوزدهم (۴۳)

رعایت حرمت جان مردم

هفتمین صفت ، پاکی آن ها از آلودگی به خون بی گناهان است : « وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ » .

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی دراصل محترمند و ریختن خون آن ها ممنوع است ، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد .

۶۹ یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیمَهِ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهانا

چنین کسی عذاب اودرقیامت مضاعف می گردد و با خواری همیشه درآن خواهد ماند.

در این جا دو سؤال پیش می آید : نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد ؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند ؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است ؟

دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است ، در حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد ؟

(۴۴) سوره فُرقان

مفسران در پاسخ سؤال اول گفته اند : منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هریک از این گناهان سه گانه که دراین آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است.

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود ، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است .

و اما درپاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان ازدنیا رفتن می شود، همان گونه که درباره قتل نفس درذیل ۹۳سوره نساء گفته ایم .(۱)

در مورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد .

جزء نوزدهم (۴۵)

تبدیل سیئات به حسنات

۷۰ اِلّا مَنْ تابَ وَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است .

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محومی کند و به جای آن حسنات می نشاند ، چنان که درروایتی از ابوذر از پیامبراسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: « روز قیامت که

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۴ ، صفحه ۶۸ .

می شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید ، به او گفته می شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید ، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند ، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است .

(۴۶) سوره فُرقان

در این جا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد به جای هر سیئه حسنه ای به او بدهید ، عرض می کند پروردگارا ! من گناهان مهمی داشتم که آن ها را در این جا نمی بینم » .

ابوذر می گوید : در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد که دندان هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود : « فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِئاتِهِمْ حَسَناتٍ » .(۱)

۷۱ وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاِنَّهُ یَتُوبُ اِلَی اللّهِ مَتابا

و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) .

« مَتاب » مصدر میمی به معنی توبه است و چون در این جا مفعول مطلق است تأکید را بیان می کند .

جزء نوزدهم (۴۷)

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن»، جلد۴،صفحه۳۳ .

علاوه بر آن انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد .

بنابراین فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هرچند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد .

۷۲ وَالَّذینَ لایَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ اِذامَرُّوابِالَّلغْوِ مَرُّواکِراما

آن ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند .

مفسران بزرگ این آیه را دوگونه تفسیر کرده اند :

پرهیز از حضور در مجالس باطل

بعضی همان گونه که در بالاـ گفتیم ، شهادت « زُور » را به معنی « شهادت به باطل » دانسته ، زیرا « زُور » در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آن جا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است ، به آن « زُور » گفته می شود .

(۴۸) سوره فُرقان

تفسیر دیگراین که : منظور از « شهود » همان « حضور » است ، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی کنند .

و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده است به مجلس « غناء » تفسیر شده، همان مجالسی که در آن ها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد.

بـدون شـک منظوراز این گونه روایـات این نیست که مفهوم وسـیع «زُور» را محـدود به « غنـا » کنـد بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی گیرد .

به این ترتیب عباد الرحمان و بندگان خاص خدا نه شـهادت دروغ می دهند و نه درمجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند ، چراکه حضور دراین مجالس علاوه بر امضای گناه ، مقدمه آلودگی قلب و روح است .

جزء نوزدهم (۴۹)

فرار از بیهودگی

سپس در ذیل آیه به نهمین صـفت برجسـته آنان که داشـتن هـدف مثبت در زنـدگی است اشاره کرده می گوید : « وَ اِذا مَرُّوا بِالّلَغْوِ مَرُّوا كِراما » .

درحقیقت آن ها نه درمجلس باطل حضور پیدامی کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند .

و با توجه به این که « لَغْو » شامل هرکاری که هـدف عاقلانه ای در آن نباشـد می گردد ، نشان می دهد که آن ها در زندگی همیشه هـدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنایی آن ها خود دلیل عدم رضای

باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط های آلوده در آنان اثر نمی گذارد و رنگ نمی پذیرند .

بدون شک بی اعتنایی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر ، بهتر از آن نداشته باشند وگرنه بدون شک آن ها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند .

(۵۰) سوره فُرقان

۷۳ وَ الَّذینَ اِذا ذُکِّرُوا بِایاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمّا وَ عُمْیانا

آن ها کسانی هستندکه هرگاه آیات پروردگارشان به آن ها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی افتند .

داشتن گوش شنوا و چشم بینا

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا ، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است .

راه خدارا باچشم و گوش بسته نمی توان پیمود، قبل از هرچیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است ، چشمی باطن نگر و ژرف بین و گوشی حساس و نکته شناس .

و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است .

جزء نوزدهم (۵۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم هنگامی که از تفسیر

این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود : « مُسْتَبْصِرِینَ لَیْسُوا بِشَکّاکٍ : منظور این است که آن ها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید » .(1)

۷۴ وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ اَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ اَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما

آن هاهستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما،مایه روشنی چشم ماقرارده وماراپیشوای پرهیزکاران بنما.

توجه ویژه به تربیت و رشد خانواده

« قُرَّهَ عَیْنٍ » معادل نور چشم است که در فارسی می گوییم ، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه « قُرّ » گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آن جاکه معروف است اشک شوق همواره خنک و اشک های غم و اندوه داغ و سوزان است ، لذا قره عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود ، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی .

(۵۲) سوره فُرقان

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آن ها

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۳ .

مسؤولیت فوق العاده ای قایلند .

بـدیهی است منظور این نیست که تنهـادرگوشه ای بنشـینند و دعاکننـد ، بلکه دعادلیـل شوق وعشق درونیشان براین امراست و رمزتلاش و کوشش.

تلاش درجهت رهبری و مدیریت شایسته برشایستگان

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسـته این بنـدگان خالص خدا که از یک نظر مهم ترین این اوصاف است این که آن ها هرگز به این قـانع نیسـتند که خود راه حق را بسپرنـد بلکه همتشان آن چنان والا است که می خواهنـد امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند .

جزء نوزدهم (۵۳)

لذا در پایان آیه می فرماید: « وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما » .

پاداش بندگان ویژه خدا

۷۵ اُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّهً وَ سَلاما

آن هاهسـتندکه درجـات عالی بهشت در برابر شـکیبایی شان به آنان پاداش داده می شود و در آن با تحیت و سـلام روبرو می شوند .

۷۶ خالِدینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّا وَ مُقاما

جاودانه درآن خواهندماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی .

« غُرْفَه » از ماده « غَرْف » به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَه به چیزی می گویند که بر می دارند و تناول می کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی گیرد) سپس به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در این جا کنایه از برترین منزلگاه های بهشت است .

(۵۴) سوره فُرقان

و از آن جا که « عِبادُ الرَّحْمنِ » با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد .

قابل توجه این که می گوید : این مقام عالی به خاطر این به آن ها داده می شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند ، ممکن است چنین تصور شودکه این وصف دیگری از اوصاف آنان است ، ولی در حقیقت این وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است ، مگر بندگی پروردگار ، مبارزه با طغیان شهوات ، ترک شهادت زور ، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت ، امکان پذیر است ؟

بنابراین صبر در این جا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است .

جزء نوزدهم (۵۵)

سپس اضافه می کند : « وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّهً وَ سَلاما » .

ص:۴۲

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آن ها واز همه بالاتر خداوند به آن ها سلام و تحیت می گوید ، چنان که در آیه ۵۸ سوره یس می خوانیم : « سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیم : برای آن ها سلامی است از سوی پروردگار رحیم » و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می خوانیم : « وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ : فرشتگان از هر دری بر آن ها وارد می شوند و به آن ها می گویند سلام بر شما » .

در این که آیا « تحیّت » و « سلام » در این جا دو معنی دارد یا یک معنی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به این که « تحیّت » در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و « سلام » از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است ، بنابراین

(۵۶) سوره فُرقان

چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است ، هرچند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید .

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید

۷۷ قُلْ مایَعْبَؤُابِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاما

بگو پروردگار من برای شما ارجی قایل نیست اگر دعای شما نباشد ، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید

و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد .

این آیه که آخرین سوره فرقان است در حقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره و هم برای بحث هایی که در زمینه اوصاف «عِبادُالرَّحْمنِ»در آیات گذشته آمده است، روی سخن رابه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می گوید : « بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی قایل نیست اگر دعای شما نباشد : قُلْ ما یَعْبَؤُبِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ » .

جزء نوزدهم (۵۷)

« یَعْبُؤ » ازماده « عَبْأ » (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است ، بنابراین جمله « لایَعْبأُ» یعنی وزنی قایل نیست و به تعبیر دیگر اعتنایی نمی کند .

گرچه درباره معنی دعا در این جا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریبا به یک اصل باز می گردد که همان ایمان و توجه به پروردگار است .

بنابراین مفهوم آیه چنین می شود : آن چه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است .

سپس می افزاید : « فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاما » .

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود ، ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است شما در گذشته

آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیایید و راه

(۵۸) سوره فُرقان

ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیبتان قطعا دامانتان را خواهد گرفت .

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می کند حدیثی است که از امام باقر نقل شده : از آن حضرت سؤال کردند : «کَثْرَهُ الْقَرائَهِ اَفْضَلُ اَوْ کَثْرَهُ الدُّعاءِ ؟ : آیابسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعانمودن ؟ » . امام در پاسخ فرمود : « کَثْرَهُ الدُّعْاءِ اَفْضَلُ وَ قَرَءَ هذِهِ الْاٰیَهَ : بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود » .

پایان سوره فُرقان

ص:۴۵

سوره شُعَراء

سوره شُعَراء

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طسآمآ

طسم .

روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا بعضی از صحابه در تفسیر « طسآمآ » نقل شده که همه نشان می دهد این حروف علامت های اختصاری از نام های خدا ، نام های قرآن و یا مکان های مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است .

۲ تِلْکَ ایاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ

این آیات کتاب مبین است .

« تِلْکَ » از نظر ادبیات عرب اشاره به دور است و به معنی « آن » یا « آن ها » می باشد در کلام عرب و گاه در زبان فارسی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره دور استفاده می شود ، یعنی موضوع به قدری مهم و بلند مرتبه است که گویی از دسترس ما بیرون و در اوج آسمان ها قرار دارد .

قابل توجه این که این آیه به همین صورت بی کم و کاست در آغاز سوره « یوسف » و « قصص » نیز آمده است و در همه این موارد بعد از حروف مقطعه واقع شده ، که نشان دهنده ارتباط این « حروف » با

« عظمت قرآن » است .

توصیف « قرآن » به « مبین » که در اصل از ماده « بیان » است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می باشد که هرچه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می شود .

دلسوزی غیرقابل وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مردم

۳ لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ اَلّا یَکُونُوا مُؤْمِنینَ

گویی می خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر این که آن ها ایمان نمی آورند .

« باخِعٌ » از ماده « بَخْع » به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم واندوه است. این تعبیرنشان می دهدکه تاچه اندازه پیامبراسلام صلی الله علیه و آله نسبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت و از این که می دید تشنه کامانی در کنار چشمه آب زلال قرآن و اسلام نشسته اند و باز از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بود .

جزء نوزدهم (۶۱)

آری همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصا پیامبر اسلام که این تعبیر کرارا درقرآن درمورد او آمده است .

قانون زوجیّت عمومی موجود است

۷ اَوَلَمْ یَرَوْ اِلَی الْاَرْضِ کَمْ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَریمٍ

آیا آن هابه زمین نگاه نکردند ، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم .

واژه « کَریم » در اصل به معنی چیز پرارزش است ، گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان و گاهی حتی نامه توصیف به « کَریم » می شود مانند سخن ملکه سبأ در مورد نامه سلیمان : « اِنّی اُلْقِیَ اِلَیَّ کِتابٌ کَریمٌ » (۲۹ / نمل) .

(۶۲) سوره شُعراء

در گذشته انسان ها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مسأله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود ، ولی نخستین بار «لینه» دانشمند و گیاه شناس معروف سوئدی، در اواسط قرن ۱۸ میلادی ، موفق به کشف این واقعیت شد که مسأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریبا یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند .

ولی قرآن مجید قرن ها قبل از این دانشمند ، کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیه مورد بحث و در سوره رعد آیه ۴ و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است .

و منظور از گیاه کریم گیاهان پرفایده است و البته هر گیاهی دارای فوایدی است که با پیشرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود .

۸ اِنَّ فی ذلِکَ لَاَیَهً وَ ما کانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ

در این نشانه روشنی است (بر وجود خدا) ولی اکثر آن ها هرگز مؤمن نبوده اند .

آری توجه به این واقعیت که این خاک ظاهرا بی ارزش با داشتن یک ترکیب معین مبدأ پیدایش انواع گل های زیبا و درختان پرثمر و میوه های رنگارنگ با خواص کاملاً متفاوت است بیانگر نهایت قدرت خدا است ، اما این کوردلان آن چنان غافل و بی خبرند که این گونه آیات الهی را می بینند ، بازهم در غفلت هستند ، چرا که کفر و لجاج در قلب آن ها رسوخ کرده است .

۹ وَ اِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ

پروردگار تو عزیز و رحیم است .

« عَزیز » به معنی قدرتمندی است که شکست ناپذیر است ، هم توانایی بر ارائه آیات بزرگ دارد و هم درهم کوبنده تکذیب کنندگان است ، ولی با این حال « رحیم » است و رحمت واسعه اش همه جا را فراگرفته و بازگشت جدی به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف اورامتوجه انسان سازد و بر گناهان گذشته اش قلم عفوکشد.

(۶۴) سوره شُعراء

۶۹ وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ اِبْرهیمَ

و بر آن ها خبر ابراهیم را بخوان .

خداوند در این آیات به سرگذشت الهام بخش ابراهیم و

مبارزاتش با مشرکان می پردازد و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم به عمویش آزر و قوم گمراه آغاز می کند .

۷۰ اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِه ما تَعْبُدُونَ

هنگامی که به پدرش وقومش گفت:چه چیزراپرستش می کنید؟

واژه« اَب » در لغت عرب و در قرآن مجید گاه به پدر اطلاق شده و گاه به عمو و در این جا معنی دوم صحیح است .

مسلما ابراهیم می دانست آن ها چه می پرستند هدفش این بود که آن ها را به سخن درآورد و به کار خود اعتراف کنند ، ضمنا تعبیر به

جزء نوزدهم (۶۵)

« ما » (چه چیز) بیانگر یک نوع تحقیر است .

۷۱ قالُوا نَعْبُدُ اَصْناما فَنَظَلُّ لَها عاکِفینَ

گفتند:بت هایی رامی پرستیم وهمه روز ملازم عبادت آنانیم.

« اَصْنام » جمع « صَنَم » به معنی مجسمه ای بوده است که از طلا و نقره یا چوب و مانند آن می ساختند و به پرستش آن می پرداختند و آن را مظهر مقدّسین و مقدّسات می پنداشتند .

جمله « نَظَلّ » معمولاً به کارهایی که در روز انجام می شود اطلاق می گردد و ذکر آن به صورت صیغه مضارع اشاره به استمرار و دوام است.

«عاکِف»ازماده«عُکُوف» است که به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام نسبت به آن است و تأکید بیشتری بر معنی سابق است .

این تعبیر نشان می دهدکه آن ها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود

نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می کردند که بعد از جمله « نَعْبُدُ اَصْناما : ما بت هایی را می پرستیم » که برای بیان مقصودشان کافی بود اضافه کردند : « فَنَظَلُّ لَها عاكِفينَ : ما همه روز سر بر آستان آن ها می ساییم » .

۷۲ قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اِذْ تَدْعُونَ

گفت: آیا هنگامی که آنان را می خوانید صدای شما را می شنوند ؟

۷۳ اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ

یا سودی به شمامی رسانند، یا زیانی ؟

حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود و در گرفتاری ها به یاریش بشتابد ، یا لااقل از مخالفت فرمان او واهمه ای باشد .

اما در این بت ها چیزی که نشان دهد آن ها کمترین درک و شعوری دارند و یا کمترین تأثیری در سرنوشت انسان ها ، به چشم نمی خورد . فلزات یا سنگ و چوب های بی ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آن ها چنین موقعیتی بخشیده است .

۷۴ قالُوا بَلْ وَجَدْنا اباءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ

گفتند : فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند .

این پاسخ که بیانگرتقلید کورکورانه آن هااز نیاکان جاهل و نادانشان

بود تنها پاسخی بود که می توانستندبه گفته ابراهیم بدهند، پاسخی که دلیل بطلانش درآن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد، به خصوص این که معمولاً تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد .

۷۵ قالَ اَفَرَاَیْتُمْ ما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

گفت: آیادیدید چیزی راکه شما عبادت می کردید ؟

۷۶ اَنْتُمْ وَ اباؤُکُمُ الْاَقْدَمـُونَ

شما و پدران پیشین شما .

۷۷ فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لی اِلّا رَبَّ الْعالَمینَ

همه آن ها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان .

قابل توجه این که ابراهیم می گوید : « آن ها با من دشمنند » هرچند

(۶۸) سوره شُعراء

لازمه آن این است که من نیز با آن ها عداوت دارم ، ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عبادت بت ها مایه بدبختی و گمراهی و عذاب دنیا و آخرت انسان است .

و این در حکم عداوت آن ها محسوب می شود ، به علاوه از آیات متعددی از قرآن استفاده می شود که بت ها در قیامت از عابدان خود بیزاری می جویند و به دشمنی آن ها برمی خیزند ، به فرمان خدا

به سخن درمی آیند و تنفر خود را ابراز می دارند.(۱)

چه کسی مرا آفرید و هدایت کرد

۷۸ اَلَّذی خَلَقَنی فَهُوَ یَهْدینِ

آن کسی که مرا آفرید و هدایت می کند .

هم در عالم تکوین هدایت کرده و وسایل حیات مادی و معنوی در اختیارم گذارده و هم در عالم تشریع ، وحی و کتاب آسمانی ، برای من فرستاده است .

جزء نوزدهم (۶۹)

ذکر کلمه « فاء » بعد از آفرینش ، اشاره به این است که هدایت از خلقت جدا نیست و دوش به دوش آن ، همه جا پیش می رود و جمله « یَهْدینِ » که به صورت « فعل مضارع » آمده است دلیل روشنی بر استمرار هدایت و نیاز انسان به او در تمام عمر است .

گویی ابراهیم با این سخن ، بیانگر این حقیقت است که من از لحظه خلقتم ، همیشه با او بوده ام و در همه حال با اویم ، حضور او را در زندگی خود احساس می کنم ، او دوستی است که رشته ای در گردنم افکنده و می برد هرجا که خاطر خواه او است .

۷۹ وَ الَّذی هُوَ یُطْعِمُنی وَ یَسْقینِ

و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید .

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۳ ، ذیل آیه ۸۲ سوره مریم .

آری من همه نعمت ها را از او می بینم ، پوست و گوشت من ، آب و غذای من ، همه از برکات او است .

۸۰ وَ اِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفینِ

(۷۰) سوره شُعراء

و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد .

با این که بیماری نیز گاهی از ناحیه او است ، اما برای رعایت ادب در سخن آن را به خود نسبت می دهد .

۸۱ وَ الَّذی یُمیتُنی ثُمَّ یُحْیینِ

و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند .

سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذارده ، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سرخوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم

۸۲ وَ الَّذی اَطْمَعُ اَنْ یَغْفِرَلی خَطیئَتی یَوْمَ الدّینِ

و کسی که امید دارم گناهانم را در روز جزا ببخشد .

بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود ، ولی گاهی حسنات نیکان ، گناه مقربان محسوب می شود و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست است ، چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده و لذا ترک اولایش می نامند .

جزء نوزدهم (۷۱)

او هرگز تکیه بر اعمال نیک خود نمی کند که این ها در جنب کرم الهی ، هیچ است و در مقابل نعمت هایش قابل ذکر نیست ، بلکه تنها

تکیه اش بر لطف است و این آخرین مرحله انقطاع الی اللّه است .

کوتاه سخن این که : ابراهیم برای مشخص ساختن معبود حقیقی ، نخست به سراغ « خالقیت » پروردگار می رود ، سپس مقام ربوبیت او را در همه مراحل روشن سازد .

نخست مرحله هدایت است ، سپس مرحله « نعمت های مادی » اعم از ایجاد شرایط و دفع موانع و سرانجام مرحله « زندگی جاودانی » در سرای دیگر که در آن جا نیز ربوبیتش در چهره بخشش مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود و به این ترتیب بر پندار خرافی خدایان متعدد و ارباب انواع خط بطلان می کشد و سر تعظیم بر آستان پروردگار فرود می آورد .

دعاهای پربار ابراهیم

۸۳ رَبِّ هَبْ لی حُکْما وَ اَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ

(۷۲) سوره شُعراء

پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن .

« حکم » و « حکمت » از یک ریشه است و حکمت همان گونه که راغب در مفردات گفته رسیدن به حق از طریق علم و آگاهی است و شناخت موجودات و افعال نیك و به تعبیر دیگر معرفت ارزش ها و معیارهایی که انسان به وسیله آن بتواند ، حق را هرکجا هست بشناسد و باطل را در هرلباس تشخیص دهد ، این همان چیزی است که بعضی از

فلاسفه از آن به عنوان « کمال قوه نظریه » تعبیر کرده اند .

این همان حقیقتی است که « لقمان » از ناحیه خدا دریافت داشته بود : « وَ لَقَدْ اتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ » (۱۲/لقمان) و به عنوان « خیر کثیر » در آیه ۲۶۹ سوره بقره از آن یاد شده است : « وَ مَنْ یُؤْتَ الحِکْمَهَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْرا کَثیرا » و به نظر می رسد که « حکم » مفهومی برتر از « حکمت » داشته باشد ، یعنی آگاهی توأم با آمادگی برای اجرا و به تعبیر دیگر قدرت بر داوری صحیح که خالی از هواپرستی و خطا باشد .

جزء نوزدهم (۷۳)

آری ابراهیم قبل از هرچیز از خدا « شناخت عمیق و صحیح » توأم با حاکمیت تقاضا می کند ، چرا که هیچ برنامه عملی بدون چنین زیربنایی امکان پذیر نیست .

و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می کند که اشاره به جنبه های عملی و به اصطلاح «حکمت عملی» است، درمقابل تقاضای قبل که ناظر به « حکمت نظری » بود .

بدون شک ابراهیم هم دارای مقام « حکم » بود و هم در زمره « صالحان » پس چرا چنین تقاضایی از خدا می کند ؟

پاسخ این است که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن، او تقاضامی کند روزبه روز به مراتب بالاتر و والاتر از علم و عمل برسد، حتی به موقعیت یک پیامبر اولواالعزم در این جنبه ها قانع نیست .

به علاوه او می داند همه این ها از ناحیه خدا است و هرلحظه امکان لغزش و سلب این مواهب وجود دارد ، لذا ادامه آن را علاوه بر تکامل از خدا می طلبد ، همان گونه که ما با این که انشاءاللّه در صراط مستقیم ایمان گام برمی داریم همه روز از خدا هدایت به « صراط مستقیم » را در نمازهایمان می طلبیم و تقاضای ادامه این راه و تکامل داریم .

(۷۴) سوره شُعراء

تلاش برای بجا ماندن نام نیک از آدمی

۸۴وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الاخِرینَ

و برای من در میان امت های آینده زبان صدق (و ذکر خیر) قرارده .

آن چنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد ، « اسوه » و الگویی باشم که به من اقتدا کنند و پایه گذار مکتبی باشم که به وسیله آن راه تو را بیاموزند و در خط تو حرکت کنند .

خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند همان گونه که قرآن می گوید : « وَ جَعَلنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا : ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق برجسته و والایی قرار دادیم » (۵۰ / مریم) .

جزء نوزدهم (۷۵)

بعید نیست که این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد : « رَبَّنا وَ ابْعَثْ فیهِمْ

رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اياتِکَ وَ يُعَلِّمُهُمْ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ يُزَكّيهِمْ : پروردگارا در ميان فرزندان ما (من و اسماعيل) پيامبرى مبعوث كن كه آيات تو را بر آن ها بخواند و به آنان كتاب و حكمت بياموزد و آن ها را پاكيزه كند و رشد دهد » (۱۲۹ / بقره) .

و مى دانيم اين تقاضا با ظهور پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله تحقق يافت و ذكر خير ابراهيم از اين طريق در اين امت بزرگ تداوم گرفت .

۸۵ وَ اجْعَلْنى مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعيمِ

و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان .

بهشتى كه نعمت هاى معنوى و مادى در آن موج مى زند ، نعمت هايى كه نه زوالى دارد و نه ملالى ، نعمت هايى كه براى ما زندانيان جهان دنيا حتى قابل درک نيست نه از مغزهايمان گذشته و نه چشم هايمان ديده و نه گوش هايمان شنيده است .

(۷۶) سوره شُعراء

تعبير به « اِرْث » در مورد بهشت يا به خاطر آن است كه ارث به معنى دستيابى به نعمتى است بى رنج و تعب و مسلما آن همه نعمت هاى بهشتى در برابر طاعات ناچيز ما موهبتى بى رنج و تعب است و يا به خاطر آن است كه طبق روايات هرانسانى خانه اى در بهشت و خانه اى در دوزخ دارد هنگامى كه دوزخى شود خانه بهشتيش به ديگران مى رسد .

۸۶ وَاغْفِرْ لِاَبى اِنَّهُ كانَ مِنَ الضّالّينَ

و پدرم (عمويم) را بيامرز كه او از گمراهان بود .

این وعده را ابراهیم طبق صریح آیه ۱۱۴ سوره توبه « وَ ما کانَ اسْـتِغْفارُ اِبْراهیمَ لِاَبیهِ اِلّا عَن مَوْعِدَهٍ وَعَدَها اِیّاهُ » قبلًا به عمویش آذر داده بود و هـدفش این بود که از این طریق بتواند در قلب او نفوذ کند و او را به سوی ایمان بکشاند ، لذا به او چنین قولی داد و به این قول نیز عمـل کرد و طبق روایتی از ابن عباس نقل شـده کرارا برای « آزر » اسـتغفار نمود ، اما هنگامی که « آزر » در حال کفر از دنیا رفت و دشمنی او در برابر آیین حق مسلم شد ابراهیم استغفار را قطع کرد .

جزء نوزدهم (۷۷)

۸۷ وَ لا تُخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ

ومرادرروزی که مردم مبعوث می شوند، شرمنده ورسوامکن.

« لاـ تُخْزِنی » از مـاده « خِزْی » به طوری که راغب در مفردات گویـد به معنی « شـکست روحی » (شـرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه گر می شود و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند .

این تعبیر از نـاحیه ابراهیم ، علاـوه بر این که درس و سرمشـقی است برای دیگران ، نشـانه احساس مسؤولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است .

۸۸ یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَن ُونَ

در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی بخشد .

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا ، اموال و نیروهای

انسـانی در آن جـا کمترین نتیجه ای برای صاحبـانش نخواهـد داشت و به طریق اولی سـایر سـرمایه های این جهان که در رتبه های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید .

(۷۸) سوره شُعراء

بدیهی است منظور در این جا از مال و فرزندان ، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند ، بلکه تکیه روی جنبه های مادی مسأله است ، منظور این است که سرمایه های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی کند ، اما در صورتی که در طریق اطـاعت فرمـان پروردگار قرارگیرنـد سـرمایه مادی نخواهنـد بود ، رنگ الهی و صـبغه اللّه به خود می گیرند و « اَلْباقِیاتُ الصّالِحاتُ » محسوب می شوند.

۸۹اِلّا مَنْ اَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ

مگر کسی که باقلب سلیم به پیشگاه خدا آید .

و به این ترتیب تنها سـرمایه نجات بخش در قیامت ، قلب سـلیم است (سالم از هرگونه شـرك و کفر و آلودگی به گناه)، چه تعبیر جامع و جالبی ؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاك در آن وجوددارد و هم هرگونه عمل صالـح ، چراکه چنین قلب پاکی ، ثمره ای جز عمل پاك

جزء نوزدهم (۷۹)

نخواهـد داشت و به تعبیر دیگر همـان گونه که قلب و روح انسـان در اعمـال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسـیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می آورند .

۹۰ وَ اُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقینَ

(درآن روز) بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می شود .

۹۱ وَ بُرِّزَتِ الْجَحیمُ لِلْغاوینَ

و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد .

« اُزْلِفَتِ » از ماده « زُلْفی » به معنی قرب و نزدیکی است .

این در حقیقت قبل از ورود آن ها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می بینند : مؤمنان مسرور و گمراهان وحشت زده می شوند و این نخستین برنامه های پاداش و کیفر آن ها است .

جالب این که نمی گوید : پرهیزکاران را به بهشت نزدیک می کنند ، بلکه می گوید بهشت را به آن ها نزدیک می سازند و این اشاره به مقام بسیار با عظمت و پرارزش آن ها است .

(۸۰) سوره شُعراء

۹۲ وَ قیلَ لَهُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

و به آن ها گفته می شود کجا هستند معبودانی که آن ها را پرستش می کردید ؟

۹۳ مِنْ دُونِ اللّهِ هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ اَوْ یَنْتَصِرُونَ

معبودهایی غیر از خدا ، آیا آن ها شما را یاری می کنند؟ یا کسی به یاری آن ها می آید ؟

سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب آمیزی که در این

هنگام با این گروه گمراه می شود پرداخته است .

ولی آن ها جوابی ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آن ها ندارد .

۹۴ فَکُبْکِبـُوا فیها هُمْ وَالْغاوُنَ

در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ افکنده می شوند .

جزء نوزدهم (۸۱)

۹۵ وَ جُنـُودُ اِبْلیسَ اَجْمَعـُونَ

و همچنین لشکریان ابلیس عموما .

« غاوُون » از ماده « غَیّ » گرفته شده و به گفته « راغب » در « مفردات » ، آن نوع جهل و گمراهی است که از فساد عقیده سرچشمه گیرد .

چون « کُبْکِبُوا » در اصل ازماده « کَبّ » به معنی افکندن چیزی به صورت در گودال آمده است و تکرار آن (کَبْکَبَ) ، تکرار این سقوط را می رساند و این نشان می دهد که آن ها به هنگام سقوط در دوزخ همانند سنگی می باشند که از بالای بلندی به دره ای پرتاب می شود نخست به نقطه ای افتاده و ازآن جا به نقطه دیگر تا در قعر دره قرارگیرد.(۱)

ص:۶۲

در حقیقت این سه گروه، بت ها و پرستش کنندگان بت ها و لشکریان شیطان که دلالان این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می شوند ، اما به این صورت که آن ها را یکی پس دیگری به آن می افکنند .

۱در فارسی امروز « کُبْکُبه » به گروهی از سواران یا صدای پای ستوران و آدمیان به طور دسته جمعی گفته می شود و کنایه از جاه و جلال و شکوه و شوکت است .(فرهنگ معین) .

(۸۲) سوره شُعراء

در روایات متعددی که از امام باقر و امام صادق در ذیل آیه « فَکُبْکِبُوا فیها هُمْ وَالْغاوُنَ » رسیده چنین می خوانیم : «هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلاً بِاَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خالَفُوهُ اِلی غَیْرِه : این آیه درباره کسانی است که حق و عدالتی را با زبان توصیف می کنند اما در عمل مخالف آن را انجام می دهند » .(۱)

۹۶ قالُوا وَ هُمْ فیها یَخْتَصِمُونَ

آن ها در آن جا به مخاصمه برمی خیزند و می گویند :

۹۷ تَاللّهِ اِنْ کُنّا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ

به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم .

جزء نوزدهم (۸۳)

۹۸ اِذْ نُسَوّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمینَ

چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم .

۹۹ وَ ما اَضَلَّنا اِلَّاالْمُجْرِمُونَ

اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد .

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، « اصول کافی » ، « تفسیر علی بن ابراهیم » .

ولی سخن به این جا پایان نمی گیرد بلکه به دنبال آن صحنه ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می سازد :

آری عابدان گمراه می گویند : « به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم : تَاللّٰهِ اِنْ كُنّا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ ».(۱)

« زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می پنداشتیم » .

« اما هیچ کس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان » .

همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه کشاندند و بدبخت کردند .

(۸۴) سوره شُعراء

۱۰۰ فَما لَنا مِنْ شافِعینَ

(افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد .

۱۰۱ وَ لا صَدیقٍ حَمیمٍ

و نه دوست گرم و پر محبتی .

نه معبودان به شفاعت ما می پردازند ، آن چنان که ما در دنیا می پنداشتیم و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند .

« شافِعین » به صورت جمع و « صَدیق » به صورت مفردآمده،

۱- « اِنْ » در « اِنْ كُنّا » مخففه از مثقله است و در اصل « اِنّا كنّا » بوده است .

این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که این گروه از گمراهان با چشم خود می بینند مؤمنانی که لغزش هایی داشته اند از شفاعت جمعی از شفاعت کنندگان همچون انبیاء و اوصیاء و فرشتگان و شفاعت بعضی از دوستان صالح برخوردار می شوند ، آن ها نیز آرزو می کنند که ای کاش شفاعت کننده و دوستی داشتند .

در حدیثی از جابر بن عبداللّه می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

جزء نوزدهم (۸۵)

چنین شنیدم که می فرمود : « بعضی از بهشتیان می گویند چه بر سر دوست ما آمد ، درحالی که دوستشان در جهنم است ، خداوند برای این که قلب این مؤمن را شاد کند فرمان می دهد دوستش را از دوزخ خارج کنند و به بهشت بفرستند ، این جا است که باقی ماندگان در دوزخ می گویند وای برما که نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست مهربانی » .(۱)

بدیهی است نه شفاعت بدون معیار و ملاک است و نه تقاضا درباره دوستشان بی حساب ، باید یک نوع پیوند و ارتباط معنوی در میان شفاعت کننده و شفاعت شونده وجود داشته تا این هدف تحقق یابد .

مفهوم واقعی شفاعت

کلمه « شَفاعَه » از ریشه « شَفْع » به معنی جفت و « ضَمُّ الشَّیْ ءِ اِلی مِثْلِه » گرفته شده و نقطه مقابل آن « وَتْر » به معنی تک و تنها است،

(۸۶) سوره شُعراء

سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قوی تری ، برای کمک به فرد ضعیف تر

۱- «مجمع البیان» ذیل آیه مورد بحث .

اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع ، به دو معنی متفاوت گفته می شود :

شفاعت در لسان عامّه به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیّت و شخصیّت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را درمورد مجازات زیردستان خود عوض کند، گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف .

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او ، درباره گناه مجرم و استحقاق او و مانند این ها ... .

به طور خلاصه شفاعت طبق این معنی ، هیچ گونه دگرگونی در روحیّات و فکر مجرم یا متّهم ایجاد نمی کند ، تمام تأثیرها و دگرگونی ها ، مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود .

این نوع شفاعت در بحث های مذهبی ، مطلقا معنی ندارد ، زیرا نه

جزء نوزدهم (۸۷)

خداوند اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت و نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش ، بر محوری غیر از عدالت دور می زند .

مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع « شفاعت شونده » دور می زند ، یعنی شخص شفاعت شونده ، موجباتی

ص:۶۶

فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع ، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحقّ بخشودگی گردد ، ایمان به این نوع شفاعت ، در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده و بیداری و آگاهی است و شفاعت در منطق اسلام ، از نوع اخیر است .

و خواهیم دید که تمام ایرادها ، خرده گیری ها و حمله ها ، همه متوجّه تفسیر اوّل ، برای شفاعت می شود ، نه مفهوم دوّم که یک معنی منطقی و معقول و سازنده است .

(۸۸) سوره شُعراء

این بود تفسیر اجمالی شفاعت ، در دو شکل « تخدیری » و « سازنده » .

شفاعت در عالم تکوین

آن چه درمورد شفاعت ، به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم، در جهان تکوین و آفرینش (علاوه بر عالم تشریع) نیز فراوان دیده می شود ، نیروهای قویّ تر این جهان به نیروهای ضعیف تر ضمیمه شده و آن ها را در مسیر هدف های سازنده پیش می برند، آفتاب می تابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند ، پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سربرآورده ، به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند ، پیش بروند .

این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است و اگر با اقتباس از این الگو ، نوعی از شفاعت در صحنه « تشریع » قائل شویم ، راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند .

جزء نوزدهم (۸۹)

مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اوّل، در مورد مسأله شفاعت می پردازیم :

در قرآن درباره مسأله « شفاعت » (به همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد، بحث شده است (البته بحث هاو اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان ، نیز دیده می شود) .

آیاتی که در قرآن پیرامون این مسأله بحث می کند، در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود ؛

گروه اول آیاتی است که به طور مطلق، شفاعت را نفی می کند، مانند ؛ «اَنْفِقُوامِمّارَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لابَیْعٌ فیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لاشَفاعَةٌ » (۲۵۴/بقره) و مانند؛ «وَ لایُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ»(۴۸/بقره) .

در این آیات راه های متصوّر برای نجات مجرمان ، غیر از ایمان و عمل صالح ، چه از طریق پرداختن عوض مادّی یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت ، نفی شده است .

(۹۰) سوره شُعراء

درباره برخی مجرمان آمده : « فَماتَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ

الشّافِعينَ : شفاعت شفاعت کنندگان ، به حال آن ها سودی ندارد » (۴۸ / مُدَّثِّر) .

گروه دوم آیاتی است که « شـفیع » را منحصـرا خدا ، معرّفی می کند ، مانند ؛ « ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاشَفیعٍ : غیر از خدا ولیّ و شفیعی نداریم » (۴ / سجده) و « قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَهُ جَمیعا : همه شفاعت ها ، مخصوص خدا است » (۴۴ / زمر) .

گروه سوم آیاتی است که شـفاعت را مشـروط به اذن و فرمان خـدا می کنـد ، ماننـد ؛ « مَنْ ذَا الَّذی یَشْـفَعُ عِنْدَهُ اِلاّ بِاِذْنِهِ : چه کسـی می توانـد جز به اذن خدا ، شـفاعت نماید » (۲۵۵ / بقره) و « وَ لاـ تَنْفَعُ الشَّفـاعَهُ عِنْدَهُ اِلاّلِمَنْ اَذِنَ لَهُ:شـفاعت جز برای کسانی که خدااجازه دهد، سودی ندارد» (۲۳ / سبأ) .

گروه چهارم آیاتی است که شـرایطی برای شـفاعت شونده بیان کرده، گاهی این شـرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند، مانند؛ « وَ لا یَشْفَعُونَ اِلاّ لِمَنِ ارْتَضی » (۲۸ / انبیاء) .

جزء نوزدهم (۹۱)

طبق این آیه شـفاعت شـفیعان، منحصرا شامل حال کسانی است که به مقام « اِرْتِضاء » ، یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند .

و گاه نیز شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند ، مانند ؛ « لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ اِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْدا »

ص:۶۹

(۸۷ / مریم) (منظور از این عهد و پیمان ، ایمان به خدا و پیامبران الهی است) .

و زمانی صلاحیّت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می کند ، مانند سلب شفاعت از ظالمان ، در آیه « ما لِلظّالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ » (۱۸ / غافر) .

و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی ، یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم ، جزء شرایط حتمی شفاعت است .

(۹۲) سوره شُعراء

شرایط گوناگون شفاعت

خلاصه این که آیات شفاعت ، به خوبی نشان می دهد که مسأله شفاعت ، از نظر منطق اسلام ، یک موضوع بی قید و شرط نیست، بلکه قیود و شرایطی از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می شود ، از یک سو ، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد .

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم ، به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید : ظالمان « شفیع مطاعی » ندارند .

و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه آن چنان که در بعضی از احادیث ، بعدا خواهد آمد تفسیر کنیم ، شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان و در مسیر جبران

و اصلاحند و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود ، برای توبه و ندامت از گناه (و این که بعضی تصوّر می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست، اشتباهی است که پاسخ آن رابه زودی خواهیم داد).

جزء نوزدهم (۹۳)

از طرف دیگر طبق آیه ۲۸ سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام « اِرتِضاء » رسیده اند و طبق آیه ۸۷ سوره مریم دارای « عهد الهی » هستند .

این دوعنوان ، همان گونه که از مفهوم لغوی آن ها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده ، استفاده می شود ، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرّراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدم..انعکاس یابد و نشانه اش این است که خود را از صفت ظالمان طغیان گر ، که هیچ اصل مقدّسی را به رسمیّت نمی شناسند ، بیرون آورد و به تجدیدنظر در برنامه های خود وادارد .

در آیه ۶۴ سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت آمده است: « وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّابا رَحیما » در این آیه ، توبه و استغفارمجرمان، مقدّمه ای برای شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است.

(۹۴) سوره شُعراء

ودر آیه ۹۷ و ۹۸ سوره یوسف آمده: « قالُوا یا اَبانَا اسْتَغْفِر

ْ لَنـا ذُنُوبَنـا اِنّا کُنّا خاطِئینَ ، قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرْ لَکَمْ رَبّی اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ » نیز آثار نـدامت و پشـیمانی از گناه ، در تقاضای برادران یوسـف از پـدر به خـوبی خوانـده می شـود. در مورد شـفاعت فرشـتگان (در ۷ / مؤمن) می خـوانیم کـه : اسـتغفار و شفاعت آن ها ، تنها برای افراد باایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حقّ است « وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ امَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَهً وَ عِلْما فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تـابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیمِ ». بـاز در این جا این سؤال که با وجود توبه و تبعیّت از سبیل الهی و گام نهادن در مسـیر حقّ ، چه نیازی به شـفاعت است ، مطرح می شودکه در بحث حقیقت شـفاعت ، پاسخ آن را خواهیم گفت. درمورد شفاعت کنندگان نیزاین شرط را ذکرکرده که باید گواه بر حقّ باشند «اِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»

جزء نوزدهم (۹۵)

(۸۶ / زُخْرُف) وبه این ترتیب شـفاعت شونـده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شـفاعت کننده ، برقرار سازد ، پیوندی از طریق توجّه به حقّ و گواهی قولی و فعلی به آن ، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها ، در مسیر حقّ است .

احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی ، نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمّل مفاد آیات فوق است و گاهی صریح تر از آن ، از جمله ؛

در تفسیر « برهان » از امام کاظم از علی نقل شده که می فرماید : « از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم ؛ " شَفاعَتی لِاَهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ اُمَّتی ..." : شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است » ، راوی حدیث که «ابن ابی عُمَیْر» است ، می گوید : از امام کاظم پرسیدم : « چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره ، شفاعت ممکن است ، در حالی که خداوند می فرماید : " وَ لا یَشْفَعُونَ اِلاّ لِمَنِ ارْتَضی " ، مسلّم است کسی که مرتکب کبائر شود ، مورد اِرْتِضاء و خشنودی خدا نیست » .

(۹۶) سوره شُعراء

امام در پاسخ فرمود : « هر فرد باایمانی که مرتکب گناهی می شود ، طبعا پشیمان خواهد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده ، پشیمانی از گناه ، توبه است ... و کسی که پشیمان نگردد ، مؤمن واقعی نیست و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او "ظلم" است و خداوند می فرماید؛ "ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند".»(۱)

مضمون صدر حدیث ، این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود .

ص:۷۳

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۳ ، صفحه ۵۷ .

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت، واجدبودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خودسازی و جبران برساند و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند .

جزء نوزدهم (۹۷)

در کتاب « کافی » از امام صادق در نامه ای که به صورت متّحد المآل ، برای اصحابش نوشت ، چنین نقل شده است : « مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَنْفَعَهُ شَفاعَهُ الشّافِعینَ عِنْدِ اللّهِ فَلْیَطْلُبْ اِلَی اللّهِ اَنْ یَرْضی عَنْهُ » .

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت، برای بعضی از یاران امام، خصوصا و جمعی از مسلمانان ، عموما رخ داده است ، صادر شده و باصراحت شفاعت های تشویق کننده به گناه ، در آن نفی شده است و می گوید :« هرکس دوست دارد مشمول شفاعت گردد ، باید خشنودی خدا را جلب کند » .(۱)

باز در حدیث پرمعنی دیگری از امام صادق

(۹۸) سوره شُعراء

می خوانیم : « در روز رستاخیز ، خداوند "عالِم" و "عابِد" را برمی انگیزد ، به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو ، اما به عالم می گوید ، برای مردمی که تربیت کردی ، شفاعت کن » .(۲)دراین حدیث پیوندی در میان

۱- « بِحار الانوار » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۰۴ (چاپ قدیم) .

۲- « بِحار الانوار » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۰۵ .

« تأدیب عالم » و شفاعت او، نسبت به شاگردانش که مکتب او را درک کرده اند ، دیده می شود که می تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند. به علاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد ، نشانه دیگری است ، از این که شفاعت در منطق اسلام ، یک مطلب قراردادی و یا پارتی بازی نیست ، بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسّم می است ، از تربیت در این جهان .

۱۰۲ فَلَوْ اَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ

اگر بار دیگر (به دنیا) باز گردیم از مؤمنان خواهیم بود .

درست است که آن ها در آن جا و در آن روز ، ایمان پیدا کرده اند ، ولی این یک نوع ایمان اضطراری است ، ایمانی مؤثّر و سازنده است که اختیاری و در این جهان باشد ، ایمانی که سرچشمه هدایت و اعمال صالح گردد .

جزء نوزدهم (۹۹)

ولی به هر حال این آرزو نیز مشکلی را حل نمی کند و سنت الهی اجازه بازگشت را به هیچ کس نمی دهد و خود آن ها نیز این حقیقت را می دانند و کلمه « لَوْ » دلیل بر آن است .(۱)

۱۰۳ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَةً وَ ما کانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ

۱- « لَوْ » حرف شرطی است که غالبا در مواردی که شرط محال است به کار می رود .

در این ماجرا آیت (و عبرتی) است ولی اکثر آن ها مؤمن نبودند .

سرانجام در پایان این بخش از سرگذشت ابراهیم و گفتگوهایش با قوم گمراه و دعاهایش در پیشگاه خدا و توصیف هایش از وضع روز قیامت ، خداوند به عنوان یک نتیجه گیری

(۱۰۰) سوره شُعراء

برای همه بندگان ، همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد ، تکرار می فرماید .

۱۰۴ وَ اِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ

و پروردگارتو عزیز و رحیم است .

تکرار این جمله ها دلداری مؤثری است برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندک در آن روز و هم چنین اقلیت های مؤمن در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره ای است به این که اگر مهلتی به آن ها داده می شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است.

شعر و شاعری در نگاه قرآن

۲۲۴ وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُنَ

(پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند .

ص:۷۶

خط مشی پیامبر از خط شعرا جدا است ، اکثر شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می کنند و او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهانی انسانی .

شعراء غالبا طالب عیش و نوشند و در بند زلف و خال یار (مخصوصا شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می زیستند چنان که از نمونه اشعارشان پیدا است) .

آن ها در حقیقت می خواستند مذمت کنند ، اما با این سخن مدح می کردند و این گفتارشان سند زنده ای بود بر نفوذ خارق العاده قرآن در افکار و دل ها .

قرآن درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید : « وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ مایَنْبَغی لَهُ اِنْ هُوَاِلاّ ذِکْرٌ وَ قُرْانٌ مُبینٌ لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیّا : ما شعر به او نیاموختیم و شعر و شاعری شایسته او نیست ، بلکه این ذکر و بیداری است و قرآن است آشکار تا افرادی را که روح حیات در کالبدشان است انذار کند» (۶۹/ یس) .

(۱۰۲) سوره شُعراء

۲۲۵ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فی کُلِّ وادٍ یَهیمُونَ

آیا نمی بینی آن ها در هر وادی سرگردانند ؟

« یَهیمُونَ » از ماده « هِیام » به معنی راه رفتن بدون هدف است .

آن ها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند ، حتی گاهی که قافیه ها آن ها را به این سمت و آن سمت بکشاند ، در هر وادی

سر گردان می شوند .

آن ها غالبا در بند منطق و استدلال نیستند و اشعارشان از هیجاناتشان تراوش می کند و این هیجانات و جهش های خیالی هر زمان ، آنان را به وادی دیگری سوق می دهد .

۲۲۶ وَ اَنَّهُمْ یَقُولُونَ ما لا یَفْعَلُونَ

و سخنانی می گویند که عمل نمی کنند .

به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم ، اهل سخنند نه عمل .

اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سر تا پا عمل است و حتی دشمنان

جزء نوزدهم (۱۰۳)

او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیبش و اهمیت دادن به جنبه های عملی مسایل می ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا ؟

نشانه های سه گانه شعراء غیر متعهد از دیدگاه قرآن

از جمع بندی بیانات فوق چنین استفاده می شود که قرآن سه نشانه برای این گروه از شعراء بیان کرده است :

نخست این که پیروان آن ها گروه گمراهانند و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیت ها می گریزند .

دیگر آن که آن ها مردمی بی هدفند و خط فکری آن ها به زودی دگر گون می شود و تحت تأثیر هیجان ها به آسانی تغییر می پذیرند .

سوم این که آن ها سخنانی می گویند که به آن عمل نمی کنند ،

ص:۷۸

حتی درآن جا که واقعیتی را بیان می دارند خود مرد عمل نیستند .

اما هیچ یک از این اوصاف سه گانه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تطبیق نمی کند ، او درست نقطه مقابل این حرف ها است .

نشانه های چهارگانه شعراء متعهد از دیدگاه قرآن کریم

(۱۰۴) سوره شُعراء

۲۲۷ اِلَّاالَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللّهَ کَثیرا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند و یاد خدا بسیار می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن (مؤمنان) برمی خیزند (و از ذوق شعری خود کمک می گیرند) و به زودی آن ها که ستم کردند می دانند که بازگشت شان به کجاست .

ولی از آن جاکه در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می شوند که اهل عمل و حقیقت هستند و دعوت کننده به راستی و پاکی (هرچند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می شد) قرآن برای این که حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق ، ضایع نگردد ، با یک استثناء صف آن ها را از دیگران جدا می کند .

شاعرانی که هدف آن ها تنها شعر نیست ، بلکه در شعر ، ایمان و عمل صالح و هدف های انسانی می جویند ، شاعرانی که غرق در اشعار

نمی شوند و غافل از خدا ، بلکه « خدا را بسیار یاد می کنند » و اشعارشان مردم را به یاد خدا وامی دارد « وَ ذَکَرُوا اللّهَ کَثیرا » .

جزء نوزدهم (۱۰۵)

« و به هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند ، از این ذوق خویش ، برای دفاع ازخویشتن و مؤمنان به پامی خیزند:وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِما ظُلِمُوا » .

و اگر به هجو و ذمّ گروهی با اشعارشان می پردازند ، به خاطر این است که از حق در برابر حمله و هجوم شعری آنان دفاع می کنند .

و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده : « ایمان » ، « عمل صالح » ، « بسیار یاد خدا بودن » و « در برابر ستم ها بپاخواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن » است .

و از آن جا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان اندک آن روز در برابرانبوه دشمنان است و نیزاز آن جاکه بسیاری ازآیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر تهمت های ناروا نازل شده ، سوره را با یک جمله پرمعنی تهدید آمیز به

(۱۰۶) سوره شُعراء

این دشمنان لجوج پایان داده ، می گوید : « به زودی آن ها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجا است و سرنوشتشان چگونه است : وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ».

ذکر خدا

در آیات فوق خواندیم که یکی از ویژگی های شاعران با هدف این است که خدا را بسیار یاد می کنند .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : مراد از

« ذکر کثیر » تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام است (که مشتمل بر تکبیر و حمد و تسبیح است) .

و در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم که فرمود : « یکی از سخت ترین و مهم ترین اموری که خدا بر خلق ، فرض کرده است ، ذکر کثیر خدا است » سپس فرمود : « منظورم این نیست که " سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَ لااِلهَ اِلّااللّهِ وَ اللّهُ اَکْبَرُ " بگویند ، اگرچه این هم جزیی از آن است و لکن: " ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ ما اَحَلَّ وَ حَرَّمَ ،

فَاِنْ کانَ طاعَةً عَمِلَ بِها وَ اِنْ کانَ مَعْصِیَةً تَرَکَها : منظور یاد کردن خدا است به هنگامی که انسان با حلال و حرام مواجه می شود ، اگر اطاعت خدا باشد آن را انجام دهد و اگر معصیت باشد ترک گوید" » .(۱)

پایان سوره شُعَراء

۱- « اصول کافی » .

(۱۰۸) سوره شُعراء

سوره نَمْل

سوره نَمْل

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طسآ تَلْکَ ایاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبینٍ

طسآ ، این آیات قرآن و کتاب مبین است .

۲ هُدًی وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ

وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است .

در آغـاز این سـوره بـاز به « حروف مُقَطَّعَه » قرآن برخورد می کنیم و بـا توجه به این که بلافاصـله بعـد از آن از عظمت قرآن سخـن می گویـد به نظر می رسـد که یکی از اسـرار آن این باشـد که این کتـاب بزرگ و آیـات مـبین از حروف سـاده الفبـاء تشـکیل یافته و زیبنده سـتایش ، آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده ای به وجود آورده و ما در این زمینه بحث های مشروحی در آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف داشته ایم .

جزء نوزدهم (۱۰۹)

سپس می افزاید : « تَلْکَ ایاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبینٍ » .

اشاره به دور (با لفظ " تِلْکَ ") برای بیان عظمت این آیات آسمانی است و تعبیربه « مُبین » تأکیدی است بر این که قرآن ، هم آشکار است و هم آشکار کننده حقایق . علاوه بر آن قرآن مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است .

ص:۸۲

۳ اَلَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ بِالْاخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ

همان کسانی که نمازرا برپامی دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند .

و به این ترتیب ، هم اعتقاد آن ها به مبدأ و معاد محکم است و هم پیوندشان با خدا و خلق ، بنابراین اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آن ها است .

زشتی ها را زیبا تصور نکنید

۴ اِنَّ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَهِ زَیَّنّا لَهُمْ اَعْمالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ

(۱۱۰) سوره نَمل

کسانی که ایمان به آخرت ندارند ، اعمال (سوء) آن ها را برای آنان زینت می دهیم، به طوری که آن ها سرگردان می شوند .

آری چنین است حال کسانی که در طریق غلط گام می نهند و بر آن ادامه می دهند ، واضح است وقتی انسان کار زشت و نادرستی را انجام داد تدریجا قبح و زشتیش در نظر او کم می شود و به آن عادت می کند، پس از مدتی که به آن خو گرفت ، توجیهاتی برای آن می تراشد ، کم کم به صورت زیبا و حتی به عنوان یک وظیفه در نظرش جلوه می کند و چه بسیارند افراد جنایت کار و آلوده ای که به راستی به اعمال خود افتخار

می کنند و آن را نقطه مثبتی می شمرند .

جالب ایـن که در آیه مـورد بحث و یکی دیگر از آیـات قرآن (۱۰۸/انعـام) این « تزیین » به « خـدا » نسـبت داده شـده است ، درحالی که در هشت مورد به « شـیطان » و در ده مورد به صورت فعل مجهول (زُیِّن) آمده است و اگر درست بیندیشـیم همه بیانگر یک واقعیت است .

جزء نوزدهم (۱۱۱)

اما این که به خدا نسـبت داده شده است به خاطر آن است که او « مُسَبِّبُ الْاَسْبابِ » در عالم هستی است و هر موجودی تأثیری دارد به خـدا منتهی می شود ، آری این خاصـیت را خداونـد در تکرار عمـل قرار داده که انسان تـدریجا به آن خو می گیرد و حس تشخیص او دگرگون می شود ، بی آن که مسؤولیت انسان از بین برود و یا برای خدا ایراد و نقصی باشد .

و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بدون واسطه ، آن ها هستند .

۵ اوُلئِکَ الَّذینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذابِ وَ هُمْ فِی الْاخِرَهِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ

آن ها کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای آن ها است و آن ها در آخرت زیانکارترین مردم هستند .

چه زیـانی از این بالا‌تر که انسـان اعمـال زشـتش را زیبا ببینـد و تمام نیروی خود را برای آن به کارگیرد به گمان این که کار مثبتی انجام می دهد،

اما سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه روزی ببار نیاورده است .

(۱۱۲) سوره نَمل

۶ وَ اِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکیمٍ عَلیمٍ

وبطورمسلم این قرآن ازسوی حکیم ودانایی برتوالقاءمی شود.

گرچه « حکیم » و « علیم » هر دو اشاره به دانایی پروردگار است ، ولی « حکمت » معمولاً جنبه های عملی را بیان می کند و « علم » جنبه های نظری را ، به تعبیر دیگر « عَلیم » از آگاهی بی پایان خدا خبر می دهد و « حَکیم » از نظر و حساب و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است .

و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری نازل می شود ، باید کتاب مبین و روشنگر باشد و مایه هدایت و بشارت مؤمنان و داستان هایش خالی از هرگونه خرافه و تحریف .

حکومت داود و سلیمان

۱۵ وَ لَقَدْ اتَیْنا داوُدَ وَ سُلَیْمانَ عِلْما وَ قالاَالْحَمْدُلِلّهِ الَّذی

جزء نوزدهم (۱۱۳)

فَضَّلَنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ

ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم و آن ها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید .

« عِلْم » در این جا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم و توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی و هم چنین علم قضاوت و تمام علومی

را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است دربرمی گیرد ، زیرا تأسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل وداد ، حکومتی آباد و آزاد ، بدون بهره گیری از یک علم سرشار امکان پذیر نیست و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیربنا مشخص ساخته است .

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می کند : «وَ قالاَ الْحَمْدُلِلّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی کَثیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ » .

جالب این که بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ « عِلْم » ، سخن از « شکر » به میان آمده ، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند .

(۱۱۴) سوره نَمل

ضمنا آن ها معیار برتری خود را بر دیگران در « عِلْم » خلاصه کردند ، نه در قدرت و حکومت و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می گیرد .

این نکته نیز قابل توجه است که آن ها از حکومت بر یک ملت باایمان شکر می کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی ایمان افتخار نیست .

ص:۸۶

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که چرا آن ها در مقام شکرگزاری گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده ، نه بر همه مؤمنان ؟ با این که آن ها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند .

این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند .

و یا به خاطر این است که آن ها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی کردند ، بلکه کل زمان ها در نظر داشتند و می دانیم پیامبرانی از آن ها بزرگ تر در طول تاریخ بشریت بوده اند .

۱۶ وَ وَرِثَ سُلَيْمنُ داوُدَ وَ قالَ ياأَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتينامِنْ كُلِّ شَيْ ءٍإِنَ هذالَهُوَالْفَضْلُ الْمُبينُ

و سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هرچیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است .

در این که منظور از « ارث » در این جا ارث چه چیز است ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است .

ولی با توجه به این که آیه مطلق است و در جمله های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب « أُوتينا مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ » بنابراین باید گفت سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد .

سپس قرآن می افزاید : « وَ قالَ یا اَیُّهَا النّاسُ... » .

گرچه بعضـی مدعی هسـتند که تعبیر نطق و سـخن گفتن در مورد غیر انسان ها جز به عنوان مجاز ممکن نیست ، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوییم ، چراکه « نطق » هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد .

این نشـان می دهـد که حیوانـات علاـوه بر اصواتی که بیـانگر حالاـت آن ها است توانایی دارنـد که به فرمان خـدا در شـرایط خاصی سخن بگویند ، هم چنین است بحثی که درباره سخن گفتن « مورچه » در آیات آینده خواهد آمد .

اما جمله «اُوتینا مِنْ کُلِّ شَـیْ ءٍ:ازهمه چیز به ماداده شده » برخلاف محدودیت هایی که گروهی از مفسـران برای آن قایل شده اند ، مفهوم

وسـیع و گسترده ای دارد و تمام وسایلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشـکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می شود و اصولاً بدون آن این کلام ناقص خواهد بود و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت .

رابطه دین و سیاست

برخلاف آن چه بعضـی از کوته بینان می اندیشـند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسایل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست ، دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام

زندگی انسان ها مخصوصا مسایل اجتماعی را در بر می گیرد .

بعثت انبیاء برای « اقامه قسط و عدل » است (۲۵ / حدید) .

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است (۱۵۷ / اعراف) .

دین برای نجات « مستضعفان » از چنگال « ظالمان و ستمگران » و پایان دادن به دوران سلطه آن ها است .

و بالاخره دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل (۲ / جمعه) .

(۱۱۸) سوره نَمل

بدیهی است این هدف های بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست . چه کسی می تواند با توصیه های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد ؟

۱۷ وَ حُشِرَ لِسُلَيْمنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزداو جمع شدند آن قدر زیادبودندکه باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند.

از این تعبیر استفاده می شود که لشکریان سلیمان ، هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص .

« حُشِرَ » از ماده « حَشْر » به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آن ها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است ، از

این تعبیر و هم چنین از تعبیری که در آیه بعد می آید استفاده می شود که سلیمان به سوی نقطه ای لشکرکشی کرده بود ، اما این کدام یک از لشکرکشی های سلیمان است ؟

جزء نوزدهم (۱۱۹)

به درستی معلوم نیست ، بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به « وادی نمل » (سرزمین مورچگان) می گوید چنین استفاده کرده اند که آن منطقه ای بوده است در نزدیکی طائف و بعضی گفته اند منطقه ای بوده است در نزدیک شام .

ولی به هرحال چون بیان این موضوع تأثیری در جنبه های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته ، سخنی از آن به میان نیامده است .

۱۸ حَتّی اِذا اَتَوْا عَلی وادِالنَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا اَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمنُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ

تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند .

از جمله پایانی آیه استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومش این است که اگر آن ها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آن ها است .

ص:۹۰

سلیمان در سرزمین مورچگان

۱۹ فَتَبَسَّمَ ضاحِکـا مِـّنْ قَوْلِها وَ قـالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْـکُرَ نِعْمَتَـِکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِـَدَیَّ وَ اَنْ اَعْمَـلَ صالِحـا تَرْضهُ وَ اَدْخِلْنی بِرَحْمَتِکَ فی عِبادِکَ الصّالِحینَ

(سلیمان)ازسخن او تبسمی کردو خندید و گفت: پروردگارا شکرنعمت هایی راکه بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرماو توفیق مرحمت کن تاعمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما.

« اُوْزِعْنی» از ماده « ایزاع » در این جا به معنی الهام است .

در این که چه چیز سبب خنده سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند :

ظاهراین است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بودکه مورچه ای همنوعان خود را از لشکر عظیم سلیمان برحذر دارد و آن ها را به عدم توجه نسبت دهد ، این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد .

بعضی نیز گفته اند این خنده شادی بود چراکه سلیمان متوجه شد حتی مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترف هستند و تقوای آن ها را می پذیرند .

و بعضـی گفته انـد شادی او از این جهت بود که خداونـد چنین قدرتی به او داده بود که در عین شور و هیجان عظیم لشـکر از صدای مورچه ای نیز غافل نمی ماند .

به هرحال دراین جاسلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود .

نخست این که « عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شـکر نعمت هایی را که برمن و پدر و مادرم ارزانی داشـته ای به من الهام فرما : وَ قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ ».

(۱۲۲) سوره نَمل

تـا بتـوانم این همه نعمت هـای عظیم را در راهی که تـو فرمـان داده ای و مـایه خشـنودی تـو است به کـار گیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر این همه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست .

دیگر این که « مرا موفق دار تا عمل صالحی به جای آورم که تو از آن خشنود می شوی : وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضهُ » .

اشـاره به این که آن چه برای من مهم است بقای این لشـکر و عسـکر و حکومت و تشـکیلات وسـیع نیست ، مهم این است که عمـل صـالحی انجـام دهـم که مـایه رضـای تو گردد و از آن جـا که « اَعْمَـلَ » فعـل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای استمرار این توفیق را داشت .

داستان هدهد و ملکه سبا

۲۰ وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ مالِیَ لا اَرَی الْهُدْهُدَ اَمْ کانَ مِنَ الْغائِبینَ

(سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا این که او از غایبان است .

در این که سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضرنیست ؟ بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او ، پرندگان بر سرش سایه می افکندند و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد .

و بعضـی دیگر مأموریتی برای هدهـد در تشـکیلات او قایل شده اند و او را مأمور یافتن مناطق آب می دانند و به هنگام نیاز به جستجوگری برای آب او را غایب دید .

به هرحـال این تعبیرکه ابتـداگفت: « من او را نمی بینم » سـپس افزود: « یـا این که او از غایبان است » ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است ؟

در هر صورت یـک حکومت سازمـان یـافته و منظم و پرتوان ، چـاره ای نـدارد جزاین که تمام فعل و انفعالاتی راکه در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیرنظربگیرد و حتی بود و نبود یـک پرنـده ، یـک مأمور عادی را از نظر دور نـدارد و این یک درس بزرگ است .

(۱۲۴) سوره نَمل

۲۱ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذابا شَدیدا اَوْلَاَ ذْبَحَنَّهُ اَوْلَیَأْتِیَنّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ

من اورا قطعا کیفرشدیدی خواهم داد و یا اورا ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد .

ص:۹۳

منظور از « سُلْطان » در این جا ، دلیلی است که مایه تسلط انسان ، بر اثبات مقصودش گردد و تأکید آن به وسیله « مُبین » برای این است که این فرد متخلف حتما باید دلیل کاملاً روشنی بر تخلف خود اقامه کند.

در حقیقت سلیمان بی آن که غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود و حتی برای تهدید خود دو مرحله قایل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام و مرحله مجازات اعدام .

ضمنا نشان داد که او حتی دربرابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و تواناییش نمی کند .

جزء نوزدهم (۱۲۵)

۲۲ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعيدٍ فَقالَ اَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِه وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقينٍ

چندان طول نکشید(که هدهد آمد و)گفت من برچیزی آگاهی یافتم که تو برآن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبایک خبر قطعی برای تو آورده ام .

لشکریان سلیمان و حتی پرندگانی که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آن ها آزادی و امنیت و جسارت داده بود ، که هدهد بدون ترس بی پرده و با صراحت به او می گوید : « من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی » .

برخورد او با سلیمان ، همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود ، که برای بیان یک واقعیت ، نخست مدتی تملق

می گوینـد و خود را ذره نـاچیزی قلمـداد کرده سـپس به خـاک پـای ملوکـانه ، مطلب خود را در لابلای صـدگونه چاپلوسـی عرضه می دارند و هرگز در سـخنان خود صـراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازک تر از گل استفاده می کنند ، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند .

(۱۲۶) سوره نَمل

آری هدهد با صراحت گفت : غیبت من بی دلیل نبوده ، خبر مهمی آورده ام که تو از آن باخبر نیستی .

ضمنـا این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهـد مطلبی بدانـد که داناترین انسان های عصرخویش ازآن بی خبرباشد تاآدمی به علم و دانش خود مغرورنگردد، هرچند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت .

۲۳ اِنّی وَجَدْتُ امْرَاَهً تَمْلِکُهُمْ وَ اُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَلَهاعَرْشٌ عَظیمٌ

من زنی را دیدم که بر آن ها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصا) تخت عظیمی دارد .

« هدهد » با این سه جمله تقریبا تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد .

نخست این که کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات .

جزء نوزدهم (۱۲۷)

دیگر این که یک زن بر آن حکومت می کند و درباری بسیار مجلل

دارد حتی شاید مجلل تر از تشکیلات سلیمان چرا که هدهد تخت سلیمان را مسلما دیده بود ، با این حال از تخت ملکه سبا به عنوان « عرش عظیم » یاد می کند .

و بااین سخن به سلیمان فهمانید مبادا تصورکنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد .

۲۴ وَجَدْتُها وَ قَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبیلِ فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ

(اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا، خورشید، سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آن ها را از راه بازداشته و آن ها هدایت نخواهند شد .

و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آن ها را نیز مشخص ساخت که آن ها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان هستند .

(۱۲۸) سوره نَمل

بتکده های آن ها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند و به آن عشق می ورزند و مباهات می کنند و در چنین شرایطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آن ها بسیاربعیداست .

۲۵ اَلّا یَسْجُدُوا لِلّهِ الَّذی یُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِی السَّمواتِ

وَالْاَرْضِ وَ یَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَ ما تُعْلِنُونَ

چرابرای خداوندی سجده نمی کنندکه آن چه در آسمان ها و زمین پنهان است خارج می کند؟ و آن چه را مخفی می کنید و آشکار نمی سازید، می داند ؟

واژه « خَبْأ » (بر وزن صبر) به معنی هرچیز پنهانی و پوشیده است و در این جا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است ، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می داند .

جزء نوزدهم (۱۲۹)

اما این که چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر ، تکیه کرد، ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی قدرتش از وجود کشور « سبا » با آن ویژگی هایش بی خبر بود ، او می گوید باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست .

و یا به تناسب این که هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین باخبر می شد ، لذا سخن از خداوندی می گوید که از همه آن چه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

۲۶ اَللّهُ لااِلهَ اِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ

خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است .

و به این ترتیب روی « توحید عبادت » و « توحید ربوبیت » پروردگار و نفی هرگونه شرک تأکیدکرده و سخن خود را به پایان می برد.

(۱۳۰) سوره نَمل

۲۷ قالَ سَنَنْظُرُ اَصَدَقْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْکاذِبینَ

(سلیمان) گفت : ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی ؟

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسایل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همان گونه که سین در جمله " سَنَنْظُر " اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد .

سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد .

۲۸ اِذْهَبْ بِکِتابی هذا فَأَلْقِهْ اِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ماذا یَرْجِعُونَ

این نامه مرا ببر و بر آن هابیفکن سپس برگرد (و در گوشه ای توقف کن) ببین آن ها چه عکس العملی نشان می دهند .

از تعبیر « اَلْقِهْ اِلَیْهِمْ : به سوی آن هابیفکن » چنین استفاده

جزء نوزدهم (۱۳۱)

می شود که آن را هنگامی که ملکه سبا درمیان جمع خویش حضور دارد بر آن ها بیفکن ، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند .

۲۹ قالَتْ یا اَیُّهَا الْمَلَؤُا اِنّی اُلْقِیَ اِلَیَّ کِتابٌ کَریمٌ

(ملکه سبا) گفت : ای اشراف نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده .

ملکه سبأ نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبأ گرفته، سخت در فکر فرو رفت و چون در مسایل مهم مملکتی با اطرافیانش به شور می نشست از آن ها برای همفکری دعوت کرد .

آیا به راستی ملکه سبأ پیک نامه رسان را ندیده بود ، ولی از قراین که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد ؟

و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مسأله یک مسأله عادی نیست ، هرچه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد .

(۱۳۲) سوره نَمل

و این که ملکه می گوید ، این نامه کریم و پرارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن ، یا این که آغازش به نام خدا و پایانش به مهر و امضای صحیح بود یا فرستنده آن که شخص بزرگواری بوده و یا همه این ها زیرا هیچ گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد .

۳۰ اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمنَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

این نامه از سلیمان است و چنین می باشد : به نام خداوند بخشنده مهربان ... .

۳۱ اَلّا تَعْل ـُوا عَلَیَّ وَأْت ـُونی مُسْلِمینَ

توصیه من این است برتری جویی نسبت به من نکنید و به سوی من آیید درحالی که تسلیم حق هستید .

مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود :

جزء نوزدهم (۱۳۳)

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او .

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است .

و سوم تسلیم در برابر حق شدن .

و اگر دقت کنیم چیزدیگری وجودنداشت که نیاز به ذکر داشته باشد .

۳۲ قالَتْ یا اَیُّهَا الْمَلَؤُا اَفْتُونی فی اَمْری ما کُنْتُ قاطِعَهً اَمْرا حَتّی تَشْهَدُونِ

(سپس) گفت : ای اشراف (و ای بزرگان) نظرخود را در این امر مهم بازگوکنیدکه من هیچ کار مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام.

« اَفْتُونی » از ماده « فَتْوا » در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسایل پیچیده است ، « ملکه سبأ » با این تعبیر ، هم پیچیدگی مسأله را به آن ها گوشزد کرد و هم آن ها را به این نکته توجه

داد که باید در اظهارنظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند .

(۱۳۴) سوره نَمل

«تَشْهَدُون » از ماده « شُهُود » به معنی « حضور » است ، حضوری که توأم با همکاری و مشورت بوده باشد .

۳۳ قالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّهٍ وَ اُولُوا بَأْسٍ شَدیدٍ وَالْاَمْرُ اِلَیْکِ فَانْظُری ماذا تَأْمُرینَ

گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم،ولی تصمیم نهایی باتواست ببین چه دستورمی دهی؟

به این ترتیب هم تسلیم خود در برابر دستورهای او نشان دادند و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ .

پادشاهان ویرانگرند

۳۴ قالَتْ اِنَ الْمُلُوکَ اِذادَخَلُواقَرْیَهً اَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا اَعِزَّهَ اَهْلِها اَذِلَّهً وَ کَذلِکَ یَفْعَلُونَ

گفت: پادشاهان هنگامی که واردمنطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آن جا را ذلیل می کنند، (آری) کار آن ها همین گونه است .

جزء نوزدهم (۱۳۵)

در حقیقت ملکه سبأ که خود پادشاهی بود ، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آن ها در دو چیز خلاصه می شود : « فساد و ویرانگری » و « ذلیل ساختن عزیزان » ، چرا که آن ها به منافع خود می اندیشند ، نه به منافع ملت ها و آبادی و سربلندی آن ها و همیشه این

دو برضد یکدیگرند .

۳۵ وَ اِنّی مُرْسِلَهٌ اِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم) هدیه گرانبهایی برای آن ها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند .

پادشاهان علاقه شدیدی به « هدایا » دارند و نقطه ضعف و زبونی آن ها نیز همین جا است ، آن ها را می توان با هدایای گران بها تسلیم کرد ، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد ، معلوم می شود « شاه » است ، در برابر او می ایستیم و تکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم و اگر بی اعتنایی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود ، پیامبر خدا است دراین صورت باید عاقلانه برخورد کرد .

(۱۳۶) سوره نَمل

در این که « ملکه سبأ » چه هدایایی برای سلیمان فرستاد ، قرآن سخنی نگفته و تنها بانکره آوردن کلمه « هدیه » عظمت آن را نشان داده ، ولی مفسران مسایل زیادی ذکرکرده اند،که گاه خالی ازاغراق وافسانه نیست.

بعضی نوشته اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، درحالی که به غلام ها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود ، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاه های زیبا گذارده بود و در نامه خود تأکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس .

و آن ها را بر مرکب های گرانبها که با زر و زیور آراسته بودنـد سوارکرد و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آن ها فرستاد.

ضمنا به فرستاده خود سفارش کرد ، اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیـدی بـدان این ژست پادشاهان است واگر با خوشرویی و محبت باتو برخوردکرد بدان پیغمبراست .

جزء نوزدهم (۱۳۷)

مردان خدا را نمی توان با مال دنیا فریب داد

۳۶ فَلَمّا جاءَ سُلَیْمنَ قالَ اَتُمِدُّنَنِ بِمالٍ فَما اتانِیَ اللّهُ خَیْرٌ مِمّا اتیکُمْ بَلْ اَنْتُمْ بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ

هنگامی که (فرستادگان ملکه سبأ) نزدسلیمان آمدند گفت: می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید) آن چه خدا به من داده از آن چه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می شوید .

آری شما هستید که هرگاه یک چنین هدایای پر زرق و برق و گرانقیمتی برای هم بفرستید ، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما این ها در نظر من کم ارزش بی مقدار است .

و به این ترتیب سلیمان ، معیارهای ارزش را در نظر آن ها حقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش درکار است ، که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن ، بی رنگ و بی بها است .

قابل توجه این که زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از

مال و ثروت و امکانات دنیا ، بی بهره باشد ، بلکه زهد آن است که « اسیر » این ها نگردد ، بلکه « امیر » بر آن باشد و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با ردّ کردن هدایای گرانبهای ملکه سبأ نشان داد که « امیر » است نه « اسیر » .

(۱۳۸) سوره نَمل

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : « اَلدُّنْیا اَصْغَرُ قَدْرا عِنْدَاللّهِ وَ عِنْدَ اَنْبیائِهِ وَ اَوْلِیائِهِ مِنْ اَنْ یَفْرَحُوا بِشَیْ ءٍ مِنْها ، اَوْ یَحْزَنُوا عَلَیْهِ فَلا یَنْبَغی لِعالِمٍ وِ لا لِعاقِلٍ اَنْ یَفْرَحَ بِعَرَضِ الـدُّنْیا : دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیاء و اولیای الهی کوچک تر از آن است که آن ها را خوشحال و ذوق زده کند ، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند ، بنابراین برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد » .

۳۷ اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها اَذِلَّهً وَ هُمْ صاغِرُونَ

به سوی آن ها بازگرد (و اعلام کن) با لشکرهایی به سراغ آن ها می آییم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند و آن ها را از آن (سرزمین آباد) به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم .

جزء نوزدهم (۱۳۹)

« اَذِلَّهً » در حقیقت حال اول است و « هُمْ صاغِرُونَ » ، حال دوم ، اشاره به این که نه تنها آن ها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه

ص:۱۰۴

بـا وضع ذلت بـار و توأم باحقارت ، به گونه ای که تمام کاخ ها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهنـد داد ، چرا که در برابر آیین حق ، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند .

البته این تهدیـد ، برای فرسـتادگانی که وضع سـلیمان را از نزدیک دیدنـد و لشکر و عسـکر او را تماشا کردنـد ، یک تهـدید جدی و قابل ملاحظه بود .

با توجه به آن چه در آیات قبل خواندیم که سـلیمان دو چیز از آن ها خواسته بود « ترک برتری جویی » ، « تسلیم در برابر حق » و پاسـخ نـدادن آن ها به این دو امر و توسل به ارسال هـدیه دلیل بر امتناع آن ها از پذیرش حق و ترک اسـتعلاء بود و به این دلیل آن ها را تهدید به فشار نظامی می کند .

(۱۴۰) سوره نَمل

هرگـاه ملکه سبأ و اطرافیـان او ، تقاضـای دلیـل و مـدرک یـا معجزه وماننـد آن کرده بودنـد ، به آن ها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند ، اما فرستادن هدیه ، ظاهرش این بود که آن ها در مقام انکارند .

این را نیز می دانیم که مهم ترین خبر نـاگواری که هدهـد به سـلیمان دربـاره این قوم و جمعیت داد ، این بود که آن ها آفتاب پرست هسـتند و خداوندبزرگ راکه بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده ، در برابر مخلوقی به خاک می افتند .

سلیمان از این مسأله ناراحت شد و می دانیم بت پرستی چیزی

نیست که آیین های الهی در برابر آن سکوت کند و یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمل نماید ، بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بتکده ها را ویران خواهد کرد و آیین شرک و بت پرستی را برمی چیند .

جزء نوزدهم (۱۴۱)

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی « لا اِکْراهَ فِی الدّین » تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست بلکه یک خرافه و انحراف است .

دریک چشم برهم زدن تخت او حاضراست

۳۸ قالَ یا اَیُّهَا الْمَلَؤُا اَیُّکُمْ یَأْتینی بِعَرْشِها قَبْلَ اَنْ یَأْتُونی مُسْلِمینَ

(سلیمان) گفت : ای بزرگان کدام یک از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آن که خودشان نزد من آیند برای من بیاورید ؟

سرانجام فرستادگان ملکه سبأ هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای « ملکه » و اطرافیان او شرح دادند ، هم چنین عظمت اعجازآمیز ملک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هریک از این ها دلیلی بود بر این که او یک فرد عادی و پادشاه نیست ، او به راستی فرستاده خدا است و حکومتش نیز یک حکومت الهی است .

ص:۱۰۶

در این جا برای آن ها روشن شـد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیسـتند بلکه اگر فرضا بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با یک پیامبر پرقدرت الهی است .

لذا ملکه سبأ با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصا این مسأله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد ؟

این خبر از هر طریق که بود به سـلیمان رسـید و سـلیمان تصـمیم گرفت در حـالی که ملکه و یـارانش در راهنـد قـدرت نمـایی شگرفی کند تا آن ها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسلیم سازد .

لـذا سـلیمان رو به اطرافیان خود کرد و « گفت : کـدام یک از شـما توانایی داریـد تخت او را پیش از آن که خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید ؟»

۳۹ قالَ عِفْریتٌ مِنَ الْجِنِّ اَنَاآتیکَ بِهقَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ اِنّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ اَمینٌ

عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آن که از مجلست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم .

در این جا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آن ها عجیب و دیگری عجیب تر بود .

« عِفْریت » به معنی فرد گردنکش و خبیث است و جمله « وَ اِنّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ اَمینٌ » که از جهات مختلفی توأم با تأکید است نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته ، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است .

به هرحال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی ها و خارق عادات و جای تعجب نیست که عفریتی این چنین بتواند در یک مدت کوتاه یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم ، یا رسیدگی به امور مملکت ، یا نصیحت و ارشاد ، نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد .

(۱۴۴) سوره نَمل

قدرت و امانت شرط پذیرفتن مسئولیت

در آیه فوق و هم چنین « آیه ۲۶ سوره قصص » مهم ترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دوچیز بیان شده : نخست قوت و توانایی و دیگر امانت و درستکاری .

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همان گونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کندکه حتی عفریت جن به این دو صفت الزاما متصف شود ، اما به هرحال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست ، خواه از تقوا سرچشمه گیرد و خواه از نظام قانونی جامعه .

۴۰ قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ اَنَا اتیکَ بِهِ قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَاهُ مُسْتَقِرّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی ءَاَشْکُرُ اَمْ اَکْفُرُ وَمَنْ شَکَرَ فَاِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبّی غَنِیٌّ کَریمٌ

جزء نوزدهم (۱۴۵)

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت :من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آوردو هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت : این ازفضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کندکه آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم ؟ و هرکس شکر کند، به نفع خود شکرمی کند و هرکس کفران نماید (به زیان خویش نموده است ، که) پروردگار من ، غنیّ و کریم است .

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از « کتاب الهی » داشت .

در این که این شخص که بوده ؟ و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده ؟ و منظور از علم کتاب چیست ؟ مفسران بسیار گفتگو کرده اند .

ولی ظاهر این است که این شخص یکی ازنزدیکان با ایمان و دوستان خاص سلیمان بوده است و غالبا در تواریخ نام او را « آصف بن برخیا » نوشته اند و می گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است .

ص:۱۰۹

و اما « علم کتاب » منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است ، آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادتی بزند و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است ، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای از آن علم آگاهی داشت و به همین دلیل توانست تخت « ملکه سبأ » را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند .

بسیاری از مفسران و غیر آن ها گفته اند این مرد با ایمان از « اسم اعظم الهی » باخبر بود ، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد .

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم برخلاف آن چه بسیاری تصور می کنند مفهومش این نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد ، بلکه منظور تخلق به آن اسم و وصف است ، یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کند و آن چنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهری از آن اسم گردد ، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجادمی کند . (۱)

جزء نوزدهم (۱۴۷)

بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند « هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی »

دنیا پرستان مغرور ، هنگامی که به قـدرت می رسـند ، همه چیز را جز خود فراموش می کننـد و تمام امکاناتی را که به دسـت آورده انـد ، قارون وار که می گفت : « اِنَّما اُوتیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی : آن چه را دارم بر اثر علم و دانش من است » (۷۸ / قصص) از ناحیه خودشان می داننـد لاغیر ، درحالی که بنـدگان خاص خـدا به هرجا برسـند می گویند : « هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی : این از فضل خدا است برما » .

۱ درباره « اسم اعظم خدا » در جلد ۷ ، صفحه ۳۰ تفسیرنمونه (ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف) بحث شده است .

(۱۴۸) سوره نَمل

جالب این که سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبأ در برابرش بیان کرد ، بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید ، آیا شکرگزارم یا نه ؟

قبلاً نیز در همین سوره خوانـدیم که سـلیمان نعمت های خود را همه از خداونـد می داند و خاضـعانه رو به درگاهش می کند که پروردگارا شکر این همه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن ، جلب رضای تو کنم .

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیاپرستان مغرور و این است راه و رسم مردان پرظرفیّت و با شخصیت در برابر کم ظرفیّت های خودخواه .

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله

پرمعنی سلیمان « هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی » را بر سر در کاخ های طاغوتی خود می نویسند بی آن که به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد ولی مهم آن است که هم بر سردر خانه باشد ، هم

در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او ، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود .(۱)

آصِف بن بَرْخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت ؟

این اولین خارق عادتی نیست که در داستان سلیمان و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم و آن ها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات رابا توجیه ها وتفسیرهایی ازظاهرش دگرگون ساخت و جنبه های کنایی و معنوی به آن داد ، باید حساب خود را یک جا با معجزات انبیاء روشن سازد .

آیا آن ها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آن ها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند ؟

چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر

۱- درباره اهمیت شکروتأثیرآن درفزونی نعمت واقسام شکر (شکرتکوینی و تشریعی) بحث مشروحی درجلد ۱۰ تفسیرنمونه، صفحه ۲۷۸ به بعد (ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم) آمده است .

قوانین هستی است سازگار است و نه با صریح قرآن در آیات بسیار .

اما اگر بپذیرنـد که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شـفای کور مادرزاد به وسـیله حضرت مسیح باشدویاحاضرکردن تخت ملکه سبأ به وسیله آصف بن برخیا.

بـدون شک در این جا روابط مرموز و علل ناشـناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم ، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست .

آیا آصف با قـدرت معنوی خود تخت ملکه سـبأ را تبـدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آن جا حاضـر کرد و باردیگر آن را مبدّل به ماده اصلی ساخت ؟ بر ما درست روشن نیست .

همین قدر می دانیم که امروز انسان ازطرق علمی متداول روز ، کارهایی انجام می دهد که دویست سال قبل ، ممکن بود جزء محالات محسوب شود ، فی المثل اگر به کسـی در چند قرن قبل می گفتند ، زمانی فرامی رسد که انسانی در شـرق دنیا سـخن می گویـد و در غرب جهان ، درست در همان لحظه ، سـخنانش را می شـنوند و چهره اش را همگان می نگرند ، آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

جزء نوزدهم (۱۵۱)

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند ، درحالی که در ماوراء علم و قدرت او ، اسرار فراوانی نهفته است .

پاسخ به چند سؤال در خصوص انتقال تخت ملکه سبأ

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات ۳۸ تا ۴۰ مطرح می شود این است که چرا سلیمان شخصا اقدام به این کار خارق العاده نکرد ؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز ، چرا این مأموریت را به « آصف بن برخیا » داد ؟

ممکن است به خاطر این بوده که « آصف » وصی او بوده است و سلیمان می خواسته در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند (۱)به علاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی های آن هارا به دست آورد و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است ، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است .

(۱۵۲) سوره نَمل

سؤال دیگر این که : سلیمان چگونه تخت ملکه سبأ را بدون اجازه او نزد خود آورد ؟

ممکن است به دلیل هدف بزرگ تری مانند مسأله هدایت و راهنمایی آن ها و نشان دادن یک معجزه بزرگ بوده است ، از این گذشته

ص:۱۱۴

۱- در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی بن محمدالهادی نقل شده همین پاسخ را درجواب یحیی بن اَکْثَم می خوانیم (نُورُالثَّقَلَیْن، جلد ۴، صفحه ۹۱)

می دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آن ها معمولاً از غصب حقوق دیگران به دست می آید .

سؤال دیگر این که : عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق عادتی دارد ؟

جزء نوزدهم (۱۵۳)

پاسخ این سؤال را در بحث های مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتی افراد غیرمؤمن بر اثر ریاضت های پرمشقت و مبارزه بـا نفس ، توانـایی بر پاره ای از خارق عادات پیـدا می کننـد ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آن ها چون متکی به قـدرت محدود بشـری است همیشه محدوداست ، درحالی که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خدا است و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود می باشد.

لـذا می بینیم عفریت توانایی خود را محـدود می کنـد بر آوردن تخت ملکه سـبأ در مـدت توقف سـلیمان در مجلس داوری و بررسـی امور کشور ، درحالی که « آصف بن برخیا » هیـچ حـدی برای آن قایل نمی شود و محدود ساختن به یک چشم برهم زدن در حقیقت اشـاره به کمترین زمان ممکن است و مسـلم است که سـلیمان از چنین کاری که معرفی یک فرد صالـح اسـت حمایت می کند ، نه از کار عفریتی که ممکن است کوته نظران را به اشتباه بیفکند و آن را دلیل بر پاکی او بگیرند .

بـدیهی است که هرکس کـار مهمی در جـامعه انجام دهـد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است

ص:۱۱۵

و نبایـد در حکومت الهی سـلیمان ، ابتکار عمل به دست عفریت ها بیفتـد ، بلکه بایـد آن ها که علمی از کتاب الهی دارنـد بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند .

(۱۵۴) سوره نَمل

۴۱ قالَ نَکِّرُوا لَهاعَرْشَها نَنْظُرْاَتَهْتَدی اَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذینَ لا یَهْتَدُونَ

(سلیمان) گفت : تخت او را برایش ناشناس سازید ببینم آیا متوجه می شود یا ازکسانی است که هدایت نخواهندشد.

سلیمان برای این که میزان عقل و درایت ملکه سـبأ را بیازماید و نیز زمینه ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد ، دسـتور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند .

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سـبأ به شام،کافی بودکه به آسانی نتواند آن را بشـناسد ، ولی با این حال سـلیمان دسـتورداد تغییراتی در آن نیز ایجادکنند ، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضـی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگ ها و مانند آن بوده است .

جزء نوزدهم (۱۵۵)

اما این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبأ چه بود ؟

ممکن است آزمـایش به این منظور انجـام شـده که بدانـد بـا کـدامین منطق بایـد با او روبرو شود ؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد .

و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه ؟ و یا واقعا می خواسته مسؤولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد ، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسؤولیت هایی را دارد .

برای جمله « أَتَهْتَدی » (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند ، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است .

ولی ظاهر همان معنی اول است هرچند معنی اول

(۱۵۶) سوره نَمل

خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است .

نور ایمان در دل ملکه سبأ

۴۲ فَلَمّا جاءَتْ قیلَ اَهکَذا عَرْشُکِ قالَتْ کَاَنَّهُ هُوَ وَ اُوتینَاالْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنّا مُسْلِمینَ

هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو این گونه است ؟(در پاسخ) گفت : گویا خود آن است و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم ... .

« هنگامی که ملکه سبأ وارد شد ، کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت : آیا تخت تو این گونه است ؟»

ملکه سبأ زیرکانه ترین و حساب شده ترین جواب ها را داد و « گفت گویا خود آن تخت است ».

ص:۱۱۷

اگر می گفت : شبیه آن است راه خطا پیموده بود و اگر می گفت عین خود آن است ، سخنی برخلاف احتیاط بود ، چرا که با این بعد مسافت ، آمدن تختش به سرزمین سلیمان ، از طرق عادی امکان نداشت ، مگر این که معجزه ای صورت گرفته باشد .

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی ، در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت ، قرار داده بود .

ولی با این همه ، ملکه سبأ با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد .

و بلافاصله افزود : « وَ اُوتینَاالْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنّا مُسْلِمینَ » یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقانیّت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم و چندان نیازی به این کار نبود .

۴۳ وَ صَدَّها ما کانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللّهِ اِنَّها کانَتْ مِنْ قَوْمٍ کافِرینَ

و او را از آن چه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود .

آری او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریک خود وداع

گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملواز نورایمان و یقین بودگام نهاد.

۴۴ قیلَ لَهَاادْخُلِی الصَّرْحَ فَلَمّارَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّهً وَ کَشَفَتْ عَنْ ساقَیْها قالَ اِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَواریرَ قالَتْ رَبِّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمنَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

به او گفته شد داخل حیاط قصر شو ، اما هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد اما سلیمان) گفت : (این آب نیست) بلکه قصری است از بلور صاف ، (ملکه سبأ) گفت: پروردگارا من به خود ستم کردم و با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم .

« صَرْحَ » گاه به معنی فضای وسیع گسترده آمده و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند و در این جا ظاهرا به معنی حیاط قصر است .

جزء نوزدهم (۱۵۹)

« لُجَّه » در اصل از ماده « لِجاج » به معنی سرسختی در انجام کاری است ، سپس به رفت و آمد صدا در گلو ، لَجِّه اطلاق شده و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز لُجِّه نامیده شده اند و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است .

« مُمَرَّد » به معنی صاف و « قَواریر » جمع « قارُورَه » به معنی بُلور و شیشه است .

ص:۱۱۹

در این آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا باز گو می شود و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبأ در قصر مخصوص سلیمان است .

سلیمان دستور داده بود ، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن ، آب جاری قرار دهند .

هنگامی که ملکه سبأ به آن جا رسید « به او گفته شد داخل حیاط قصر شو » .

ملکه آن صحنه را دید ، گمان کرد نهرآبی است ، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد .

(۱۶۰) سوره نَمل

اما « سلیمان به او گفت : که حیات قصر از بلور صاف ساخته شده » (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد) .

در این جا سؤال مهمی پیش می آید و آن این که : سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چراچنین دم و دستگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و و حکمروا ، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد ؟

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبأ که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پرزرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش ها و معیار شخصیت گردد ؟

ص:۱۲۰

چه مـانعی دارد که به جـای دست زدن به یـک لشکرکشـی پرضـایعه و توأم بـا خونریزی ، مغز و فکر ملکه را چنـان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد ، به خصوص این که او زن بود و به این گونه مسایل تشریفاتی اهمیت می داد .

جزء نوزدهم (۱۶۱)

مخصوصابسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آن که ملکه سبأ به سرزمین شام برسد دستورداد چنین قصری بناکردنـد و هـدفش نمـایش قـدرت برای تسـلیم ساختن او بود ؟ این کار نشان می داد قـدرت عظیمی ازنظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهایی موفق ساخته است .

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسـیع و پـذیرش دین حق و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ، مطلب مهمی نبود .

و لـذا هنگـامی که ملکه سبأ ، این صـحنه را دیـد « چنین گفت : پروردگارا من بر خویشـتن سـتم کردم : قالَتْ رَبِ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی » .

« و با سلیمان در پیشگاه اللّه ، پروردگار عالمیان ، اسلام آوردم : وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمنَ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ » .

(۱۶۲) سوره نَمل

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم ، بت می پرستیدم ، غرق تجمل و زینت بودم و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم .

اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده

و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی کند .

خداوندا ! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم ، از گذشته پشیمانم و سرتسلیم به آستانت می سایم .

جالب این که : او در این جا واژه « مَعَ » را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر ، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند ، در این جا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند .

درست است که ملکه سبأ قبل از آن هم ایمان خود رااعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم : « وَ أُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِها وَ کُنّا مُسْلِمینَ : ما پیش از این که تخت را در این جا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم » .

جزء نوزدهم (۱۶۳)

ولی در این جا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تأکید بیشتر ، اسلام را اعلام کرد .

او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را ، قبلاً دیده بود .

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص ، عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود ، حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی

ص:۱۲۲

با اخلاق شاهان نداشت .

سرانجام کار ملکه سبأ

آن چه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبأ آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم ، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست ، اما این که بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد ؟ یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد ؟ یا به توصیه

(۱۶۴) سوره نَمل

سلیمان با یکی از ملوک یمن که به عنوان « تُبَّع » مشهور بودند پیمان زناشویی بست ؟ در قرآن اشاره ای به این ها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسایل تربیتی است دخالتی نداشته ، ولی مفسران و مورخان ، هرکدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد ، هرچند طبق گفته بعضی از مفسران ، مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است .(۱)

ولی یادآوری این مطلب را لازم می دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و هم چنین خصوصیات ملکه سبأ و جزییات زندگیش افسانه ها و اساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آن ها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می کند

ص:۱۲۳

۱- « آلوسی » در « روح المعانی » .

و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می شود که باید کاملاً مراقب آن بود .

جزء نوزدهم (۱۶۵)

یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در ۳۰ آیه فوق آمده بیانگر مسایل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحث ها خواندیم و به قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می کنیم :

این داستان از موهبت علم وافری که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می شود و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد ، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز « علم » است .

این داستان نشان می دهد که گاه غایب شدن یک پرنده و پرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد و آن ها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند و این است نمونه ای از قدرت نمایی پروردگار و نمونه ای از حکومت حق .

این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دل ها پرتوافکن است وحتی یک پرنده ظاهراخاموش ازاسرارتوحیدخبر می دهد.

(۱۶۶) سوره نَمل

برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش و نیز هدایت او به سوی اللّه باید نخست غرور و تکبر او را درهم شکست تا پرده های تاریک از جلو چشم واقع بین او کنار برود همان گونه که

سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبأ را درهم شکست : حاضر ساختن تختش و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر .

هدف نهایی در حکومت انبیاء کشورگشایی نیست ، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر ربّ العالمین سرتعظیم فرود آورند و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد .

روح « ایمان » همان « تسلیم » است ، به همین دلیل هم سلیمان درنامه اش روی آن تکیه می کند و هم ملکه سبأ در پایان کار .

گاه یک انسان با دارا بودن بزرگ ترین قدرت ممکن است نیازمندبه موجودضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنهاازعلم او که از کار اونیزکمک می گیردوگاه مورچه ای باآن ضعف وناتوانی وی راتحقیر می کند.

جزء نوزدهم (۱۶۷)

نزول این آیات در مکه که مسلمانان ، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود ، مفهوم خاصی داشت ، مفهومش تقویت روحیه و دلداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزی های آینده بود .

(۱۶۸) سوره نَمل

ص:۱۲۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹